

BP  
۳۷  
/۴  
ج/۸  
ع۸

# سیارین سروده‌ی است

شیدکتر مصطفی پسران











# علی زیباترین سروده‌ی هستی

شهید دکتر مصطفی چمران

سیاد شهید چمران

چمران، مصطفی، ۱۳۱۱ - ۱۳۶۰.

علی زیباترین سرودهی هستی / مصطفی چمران: گردآوری و تدوین بنیاد شهید چمران.

تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰.

۱۰۴ ص.

ISBN: 964-430-753-4

فهرستنويسي براساس اطلاعات فيبا.

۱. علی بن ابيطالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. الف. بنیاد شهید چمران. ب.

دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ج. عنوان.

۲۹۷/۹۵۱

BP۳۷/۳۵/۸۸

م ۸۰-۱۹۱۴۱

كتابخانه ملي ايران



بنیاد شهید چمران

دفتر فرهنگ اسلامی

دفتر مرکزی: ياسداران، خیابان شهید ناطق نوری، بوستان کتاب. تلفن: ۲۲۸۵۶۱۲۴

مرکز پخش و فروشگاه مرکزی: میدان ارک، جنب مسجد ارك. تلفن: ۳۳۱۱۴۲۸۸ - ۳۳۹۲۷۴۱۲

تلفن مرکز پخش: ۳۳۹۲۰۳۰۷

عنوان: علی، زیباترین سرودهی هستی

اثر: شهید دکتر مصطفی چمران

گردآوری و تدوین: مهدی چمران

منبع: بنیاد شهید چمران

چاپ هشتم: ۱۳۸۵

این کتاب در ۳۰۰۰ نسخه در چاپخانه دفتر نشر فرهنگ اسلامی لیتوگرافی، چاپ و صحافی شد.

همه حق چاپ محفوظ است.

شابک: ۹۶۴-۴۲۰-۷۵۳

فروشگاه شماره یک: میدان انقلاب، بازارچه کتاب تلفن: ۶۶۴۶۹۶۸۵

فروشگاه شماره دو: میدان انقلاب، خیابان ۱۶ آذر تلفن: ۶۶۴۱۸۹۳۵

فروشگاه شماره سه: شیراز مبلغ: ۲۲۷۱۲۲۵۱ تلفن: ۲۲۸۵۵۱۶۴

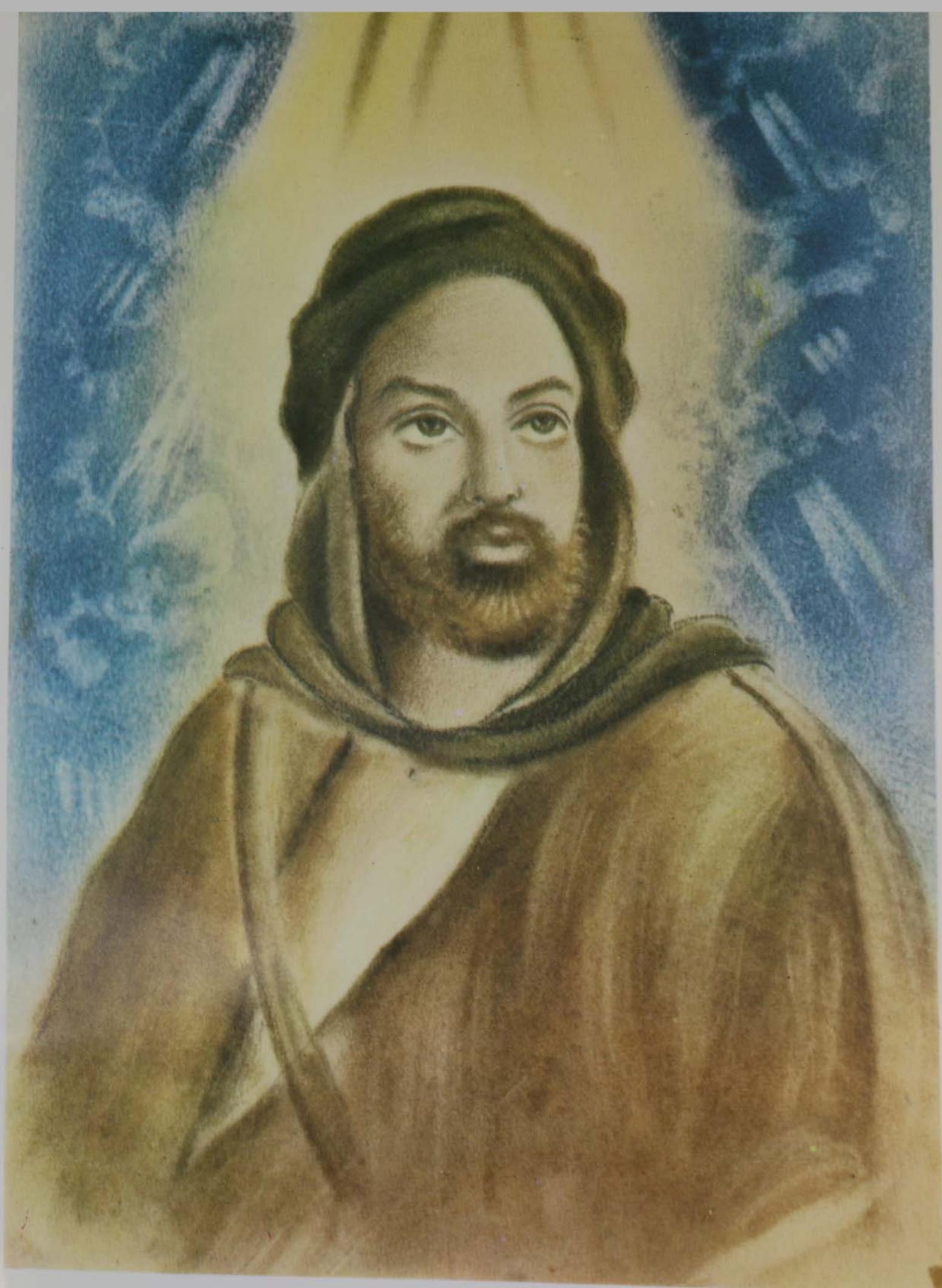
فروشگاه شماره چهار: شیراز تلفن: ۷۷۳۸۱۵۰

فروشگاه منهد: چهار راه شهردار، بنت باع نادری، کوچه شهید خوارکیان، مجتمع گنجینه کتاب تلفن: ۲۲۱۴۸۲۱ - ۲

بنیاد شهید چمران: خیابان وصال شیرازی، شماره ۱۰۷/۲. تلفن: ۶۴۶۱۸۲۹، نمبر: ۶۴۶۴۲۴۴

فروشگاه کتاب شهید چمران: خیابان وصال شیرازی، شماره ۱۰۷. تلفن: ۶۴۶۲۰۳۷





مولای متقیان امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام

## فهرست مطالب

---

عنوان	
مقدمه	۷.....
چند دست نگاشته درباره‌ی حضرت علی (ع)	۱۱.....
کفتار اول	۳۲.....
ذکر خدا و عدالت علی (ع)	۵۵.....
کفتار دوم	از حکومت علی (ع) تا مهدی موعود (عج)
کفتار سوم	۸۱.....
امام علی (ع) تجلی عدل خدا	



## مقدمه

### بسم الله الرحمن الرحيم

نمی‌دانم، چگونه می‌توان از علی سخن گفت که شایسته‌ی حق او باشد. علی بزرگ است؛ ولی چه کسی جرأت دارد که از بزرگی او نیز سخن بگوید؟ علی از هرچه بگوییم و بنویسیم باز هم بزرگتر است. او در فهم و وهم مانمی‌گنجد. چه بهتر که عاشقان راه علی و شیفتگان و مشتاقان راستین او، شهدا - که رنگی ازاودارند و رایحه‌ای از عطر و شمیم ولایت او بوکرده‌اند - از علی بگویند که قطعاً سخنانشان صاف‌تر و به بزرگی علی نزدیک‌تر است.

شهید دکتر مصطفی چمران، عارفانه به علی عشق می‌ورزید و همیشه اورادر بی‌نهایت‌ها می‌جست، علی رادر اوج کمال انسانی می‌دید که در معراج در پیشگاه الهی ایستاده است و خود را آن قدر پایین، که شرم می‌کرد از علی سخن بگوید و این را جسارتی در پیشگاه علی می‌دانست. همه مظاهر زیبایی کمال علی را تجلی صفات خدایی می‌دانست که به بینهایت متصل است. فریته علم او، حلم او، زهد و تقوای او، ایمان و اعتقاد او، شجاعت او، عدالت بی‌نظیر او، قضاؤت او، قدرت بیان او، تیز هوشی و زکاوت او، عطوفت و مهربانی او، خلوص و عرفان او، عشق سوزان او و بالآخره تنهایی تنهای او بود و همه این فضایل را در علی، نمونه و الگو و اسوه‌ی خود می‌دید و می‌گفت که باید سعی کنیم به سوی این اقیانوس بی‌کران فضایل و کمال بشتابیم، گرچه نمی‌توانیم به آن دست باییم؛ ولی اگر در این مسیر طی طریق کنیم خود نعمت و پیروزی بزرگی است.

در این مجموعه که از چند دست نگاشته‌ی شهید دکتر مصطفی چمران درباره علی -علیه السلام - یاراز و نیاز با علی و سه سخنرانی تشکیل یافته است، سعی شده است در حد اختصار از نگاهی دیگر به علی -علیه اسلام - نگریسته شود، و آن نگاه شهیدی از عاشقان دلسوخته‌ی علی است که همه‌ی عمر نام علی و یاد علی، روحیه بخش دردها و رنج‌ها و غم‌ها و تنها‌یی او بود و همه‌ی اینها را به درد و رنج و غم و تنها‌یی علی گره می‌زد و بی‌پروا به مصاف گرداب‌های مهیب خطر می‌رفت تا شاید عشق و محبت به ذات ازلی را -که از علی آموخته بود - او را به وصال معشوق و لقاء حق برساند. او در اوج محبوبیت با شهادت خود به سوی معبد پر کشید و سینه پر درد و عشق سوزان و قلب مجروح خود را تقدیم حق کرد.

بدان امید که راه علی و نام علی و یاد علی چون چراغی فروزان، راه هدایت و انسانیت را به همه‌ی مابنما یافند.

مهری چمران

۷۹/۱۱/۲۱

# دست نوشته‌ها



اگر پرستش غیر از خدا مجاز بود، علی را می‌پرستیدم.  
به خود اجازه نمی‌دهم که برای شناخت علی کلمه‌ای بر زبان  
برانم و با قدرت عقل شخصیت او و زندگی پر ماجراش را تجزیه و  
تحلیل کنم.

شناخت علی فقط به قدرت عشق میسر است و فقط عشق اجازه  
دارد به حریم علی نزدیک شود.

من هم فقط به قلب سوخته‌ی خود اجازه نمی‌دهم که از علی  
سخن بگوید و فقط به حرمت عشق جرأت می‌کنم به علی نزدیک  
شوم. اگر شعله‌ی عشق او در دلم زیانه نمی‌کشد، ابداً به ساختش  
جسارت نمی‌کردم و نامش به زبان نمی‌راندم.

ولی چه کنم که سرتاپای وجودم در آتش عشق او می‌سوزد.  
هر وقت که نام او بر زبان می‌رانم یا یاد او بر دلم می‌افتد، به خود  
می‌لرزم، اشک از چشم‌مانم فرو می‌چکد، آتش در دنایک ولذت‌بخشی  
وجودم را فرامی‌گیرد، در او محو می‌شوم، عاشقانه با او راز و نیاز  
می‌کنم، و روح‌آشفته وار علی علی می‌گوید ...

آخر چگونه می‌توان خدای بزرگ را پرستید و به علی عاشق  
نشد؟ چگونه ممکن است به خدا که کمال مطلق است چشم دوخت  
ولی کمال متعالی علی را ندیده گرفت؟ عشق به علی جزوی از  
پرستش خدادست.

قلبی حاس دارم که نوازش نیم حیات آن را می‌لرزاند، زیبایی غروب و طلوع آفتاب دیوانه‌اش می‌کند، آسمان بلند پرستاره مستش می‌نماید. مرغ‌های هوا و ماهی‌های دریا جذبش می‌کند، کوه‌های بلند، افق بی‌پایان و اقیانوس بی‌کران به ابدیتش می‌برد.

این احساس مرمز قلبی، مسحور عظمت و زیبایی عالم خلقت می‌شود و مرا در مقابل خالق آن وادار به سجده می‌کند ... همان احساس نیز تار و پود قلبم را به عشق علی به لرزه می‌اندازد و مرا این چنین شیفته و شیدای او می‌کند.

عجب دارم اگر کسانی قلب داشته باشند و زیبایی و عشق و انسانیت در آن‌ها اثر کند، ولی در مقابل آن همه لطف و کمال و عشق و انسانیت علی شیفته نگردند ... مگر ممکن است این همه لطف و عشق را فقط پدیده‌ای مادی دانست؟ آن احساس مرمز قلبی را که در وجود انسان‌ها موج می‌زند، چگونه می‌توان با فرمول‌های خشک و بی‌روح مادی توجیه کرد؟ روح علی در قالب ماده نمی‌گنجد و آن همه عشق و کمال نمی‌تواند از ماده‌ی سرد و بی‌جان بتراود.

هر که را دیده‌ام، علی را دوست می‌دارد و در مقابل عظمت و انسانیت او تعظیم می‌کند. چرا این قدر علی علی می‌گوییم و دنبال او می‌رویم؟ چرا این قدر شیفته علی هستیم؟ چرا این قدر در عشق او می‌سوزیم؟ زیرا همه‌ی ما می‌خواهیم مثل علی باشیم، دوست داریم که در عشق و کمال به درجه‌ی او برسیم، خوش داریم در شجاعت، در صبر، در علم و تقوا، در سخنوری، در همه‌ی فضایل اخلاقی مثل او باشیم؛ ولی می‌دانیم که حد علی ما فوق طاقت بشری است و برای ما به هیچ وجه میسر نیست که به حد علی برسیم. لذا علی تبلور آرزوهای انسان‌هاست که لااقل به صورت آرزو، عطش درونی و قلبی ما را تسکین می‌بخشد.

ما هزار گناه می‌کنیم و از کمال بی‌نهایت بدوریم؛ ولی هنگامی که تموج روح ما بر شهوات و خواسته‌های مادی مسلط می‌گردد، یکباره به سراغ علی می‌رویم و تمام احساسات قلبی و آرزوهای برآورده نشده‌ی خود را در او مجسم می‌کنیم و با ذکر علی عشق خود را به کمال و حق و خواسته‌ی خود را برای مبارزه با جهل و فساد بیان می‌کنیم. علی مظهر کمال و فداکاری و عشق و تمام ارزش‌های عالی انسان است و با ذکر نام او به خدا نزدیک می‌شویم و از گناهان استغفار می‌کنیم و به سوی کمال رهسپار می‌شویم.

در پنهان زمان و مکان اگر بخواهم بگردم، کسی را بیابم که رابطه‌ی من و او عشق باشد، نه فقط الان، نه فقط در یک نقطه، در همه جا و همه وقت ... فقط علی رامی‌بایم که این چنین به او عشق بورزم و رابطه‌ی من و او بر پایه عشق پاک باشد.

عشقی از تار و پور وجودم، از اعماق روح‌م، از معراجم، از مرگم، از حیاتم، برای علو روح‌م، برای طiran به آسمان‌ها، به علی پناه می‌برم.

هنگام تنهایی، درد، غم و شکست و مظلومیت به علی نزدیک می‌شوم و تشفی می‌کنم. انیس شب‌های تار من هنگام مناجات، همراه من در کوچه‌های پر پیچ و خم و تاریخ، مددکار من در نبردهای مرگ و حیات، آرزوگاه عالی‌ترین تجلیات روح من، برای خلیفه الله علی الارض شدن.

انیس تنهایی من، غم‌خوار من هنگامی که کوهی از غم مرا می‌فرشد، تسلی بخش قلب مجروح‌م هنگامی که در آتش درد می‌سوزم، در طوفان‌های حوادث، در گرداب‌های خطر و نابودی، هنگامی که کشتی شکسته‌ی وجودم به تخته سنگ‌های کینه و نفرت برخورد می‌کند، و باران تهمت و افترا بر من می‌بارد، در تاریکی ظلمت، که دیگر هیچ امیدی ندارم و همه‌ی راه‌ها کور شده است و دل به نیستی نهاده‌ام و فقط توکل علی الله قلبم را روشن کرده است، آن جا علی کشتیبان کشتی شکسته‌ی وجود من است.

علی، علی، علی، چه بگویم؟ چگونه بگویم؟ چه طور نام تو را که بر قلبم گره خورده است، بر زبان آورم؟ چگونه عشق ازلی ام را به تو که در سر اچه‌ی دلم نهان شده است و گوش نامحرم را جای پیغام ملکوتی او نیست، بازگو کنم؟ علی چه بگویم؟ که مرا ممکن است به شرک متهم کنند؟

اگر پرستش جز ذات خدا مجاز بود، بدون شک تو را می‌پرستیدم. تو تجلی خدایی، تو تجسم صفات خدا و معیارهای خدایی، تو خلیفه‌الله علی الارضی، تو هدف انسانیتی، تو خدا نیستی؛ ولی وجود تو را جز خدا پر نکرده است.

علی آرزو گاه راز و نیازهای شبانه‌ی من، آههای سوزان  
صبحگاهی من، ناله‌های دردآلود من زیر شکنجه‌ی ظلم، فریادهای  
پرخروش قلب سوزانم در ظلمتکده‌ی جهان ...

گاه‌گاهی که در محک تجربه قرار می‌گیرم، در آتش درد  
می‌سوزم، خودخواهی، و مصلحت طلبی‌هایم ذوب می‌شود و فرو  
می‌ریزد، در سخت‌ترین تجربه‌ها قرار می‌گیرم، و به کمک خدا پیروز  
می‌شوم و جهشی به جلو بر می‌دارم، آن گاه می‌خواهم علی خود را  
ببینم. یکباره می‌بینم در این راه آن قدر جلوست، آن بی‌نهایت که از  
خود و از پیروزی خود شرمنده می‌شوم. در حالتی که زانوهایم را در  
آغوش می‌کشم، و سرم را بر سینه‌ام خم می‌کنم، و سیلاپ اشک از  
چشمانم سرازیر می‌شود باشدیدترین تواضع احساس شرم و  
خجلت می‌کنم و از برخورد با علی می‌گریزم.

آری چنین بود پانزده سال پیش که به زیارتی رفتم؛ اما از  
کوچکی خود آن قدر خجل شدم که نتوانستم به او نزدیک شوم.  
می‌سوختم، اشک می‌ریختم. بر دیوار صحن تکیه داده بودم و در  
عالی دیگر سیر می‌کردم؛ ولی نمی‌خواستم و نمی‌توانستم که از آن  
به او نزدیک تر شوم. به ضریحش وارد نشدم، به قبرش دست  
نساییدم، در حالی که او در قلبم بود. در وجودم بود، و عشق او با  
تار و پود وجودم، سرشته شده بود، ولی احساس می‌کردم که  
نمی‌خواهم به محضرش حاضر شوم. گویا فکر می‌کردم آن جا

نشسته است، مثل خورشید می‌درخشد و نور وجودش فیضان می‌کند؛ ولی نمی‌توانستم نزدیکش بروم و از وجودش استفاضه کنم...

علی کسی که در اوج ادب و سخنوری، با سکوت خود سخن می‌گوید.

علی کسی که در ذروه علم - انا مدینه العلم و علی بابها - است، ولی با قلب می‌فهمد و اشراق می‌کند. علی قهرمانی که نظریرش را عالم ندیده است، رهبری که در مظلومیت‌اش می‌توان حقانیت‌اش را شناخت.

چشم‌های جوشان عشق و محبت و عرفان که در ناله‌های صبحگاهش، در فریادهای نیمه شب، در میان نخلستان‌های خلوت می‌توان از او مستفیض شد.

آری این علی است!

من در گذشته به قلب خود مغروف بودم، بزرگ‌ترین پناهگاه خود را در عالم قلبم می‌دانستم، و فکر می‌کردم که اگر در مقابل خدا در صحرای محشر مورد عتاب قرار بگیرم، فقط قلب خود را عرضه می‌کنم و زمین و آسمان و فرشتگان مرا سجده می‌کنند؛ اما وای بر من، چه ورشکسته‌ام، چه ناجیز و ناتوانم، پر کاهی در عالم وجود که به قلب خود این قدر بنازد؟! هیهات ... هیهات ... ای علی به تو پناه می‌آورم، قلب خود را به تو می‌دهم، تو مرا در مقابل خدای بزرگ شفاعت کن.

خدايا، در دنيايانسانها، آدمي بزرگتر و كامل‌تر و بهتر از علی(ع) نمي‌شناسم؛ ولی حتى او را در مبارزات حيات پیروزی نبخشيدی و حکومت عدل و دادش را زیر تازيانه‌های ظلم و ستم و فساد معاویه خرد کردي، و اجازه ندادي که نهال عدل و آزادی و انسانيت بشکفت و حکومت حق لااقل به دست علی، بر ظلمت و کفر و جهل و ظلم پیروز گردد ... هيئات من چه می‌گوییم؟ چه انتظار بي جايی دارم؟ چه آرزوهاي شنگفت، چه ادعاهایي عجیب! خدايا آرزو داشتم که پرچم علی را بر فرق زمین بکویم، پرده‌های چرکین و سیاه تهمت و حسد و حقد و دروغ و کینه و تزویر را که ستمگران تاریخ بر روی علی کشیده‌اند، پاره کنم و وجود پاک و درخشناس را با افتخار و عشق به تشنگان حقیقت و عدالت بنمایانم و انسانیت را در راه کمال به دور شمع وجودش جمع کنم.

علی نمونه‌ای نشان داد که :

۱. در موارد تنهایی، از ورای قرن‌ها و کره‌ها و دریاهای ما را به علی متصل می‌کند در عالم تنهایی خود را در او می‌یابیم، در عالم تنهایی با او به وجود می‌رسیم.
  ۲. در موارد درد و غم و شکنجه روحی او را به یاد می‌آوریم و تحمل دردها را بر ما آسان می‌کند.
  ۳. در موارد مظلومیت، تهمت‌ها، افترا، شایعه، او را به یاد می‌آوریم و آرامش می‌یابیم.
  ۴. در عشق و ایمان به او توجه می‌کنیم و از او روح می‌گیریم و طلب همت می‌کنیم.
  ۵. در فداکاری و جهاد و شجاعت او را مقتا قرار می‌دهیم و از او پند می‌گیریم، و یا از او تجربه می‌آموزیم.
  ۶. در مبارزه با ظلم و استقرار عدالت راه او را دنبال می‌کنیم.
  ۷. در مقام شهادت، هنگامی که دیگر زندگی برای زیستن تنگ می‌شود و مرگ شرافتمدانه بر زندگی ننگین هزار بار ارجح است، او را به یاد می‌آوریم و از او طلب همت می‌کنیم.
- علی، زندگی‌اش، شهادتش، مکتبش و خاطره‌اش برای ما منبع خیر و برکت است، به ما روح می‌دهد، ما را به خدا نزدیک می‌کند، ما را به معراج می‌برد و از او طلب همت می‌کنیم.

علی با عشق تمام عبادت می‌کرد، عبادت او رفع تکلیف نبود، بلکه عاشق حقیقی بود. در یکی از جنگ‌ها تیری به پایش فرو رفته بود، نمی‌توانستند بیرون بیاورند، در نماز چنین کردند و او متوجه نشد. سجده‌های طولانی که سجده‌گاهش از اشک مرطوب می‌شد. هنگام وضو گرفتن می‌لرزید، لرزش حقیقی وجودش را فرا می‌گرفت.

علی هر شب بیدار است، با خدای خود راز و نیاز می‌کند. برای علی رمضان و شوال یکسان است. علی یکه و تنها در میان نخلستانهای فرات در نیمه‌های شب در مناجات می‌گوید :

«ای خدای بزرگ به بهشت تو طمعی ندارم، از دوزخ تو نمی‌هراسم، من تو رامی‌پرستم، زیرا شایسته‌ی پرستشی،<sup>۱</sup> اگر می‌خواهی مرا بسوزان، و خاکسترم را به باد بسپار، همه را تحمل می‌کنم؛ ولی یک لحظه مرا از خود دور مکن که نمی‌توانم تحمل کنم. من به تو عاشقم، من تاجر پیشه نیستم که در ازای عبادت تو پاداش بخواهم.»

عده‌ای از مردم به امید بهشت خدا را عبادت می‌کنند و این عمل تاجران است، برخی هم از ترس عقوبت دوزخ او را پرستش می‌کنند و این عبادت بردگان است - و گروهی نیز خدا را برای ادائی شکر

۱. ما عبدتك طعمًا في جنتك ولا خوفاً من نارك ولكن وجدتك أهلاً للعبادة

عبدتك. بحارالنوادر، مجلسی، ج ۷۲، ص ۲۷۸.

عبادت می‌کنند و این عبادت آزادگان است.<sup>۱</sup>

**إِلَهُنَا مَا عَبَدْتُكَ طَعْنًا لِّلْجَنَّةِ وَ لَا خَوْفًا مِّنَ النَّارِ بَلْ وَجَدْتُكَ مُسْتَقْدِمًا لِلْعِبَادَةِ<sup>۲</sup>**

**ما رَأَيْتُ شَيْنًا إِلَّا رَأَيْتَ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ مَعْهُ وَ بَعْدَهُ<sup>۳</sup>**

او در همه‌ی مظاهر وجود خدا را می‌بیند.

**لَمْ أَعْبُدْ رَبِّا لَمْ أَرَهُ<sup>۴</sup>** خدایی را که ندیده باشم، عبادت نمی‌کنم.

آنان که گفتند حقیقت ندیدنی است

در حیرتم که غیر حقیقت چه دیده‌اند<sup>۵</sup>

۱. انَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتَلَكَّ عِبَادَةَ التَّجَارِ، وَ انَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتَلَكَّ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَ انَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتَلَكَّ عِبَادَةَ الْأَحْرَارِ. از نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۲۲۹.

۲. بحار الانوار (با اندکی اختلاف)، ج ۴۱، ب ۱۰۱، ص ۱۴.

۳. کلام مولا امیر المؤمنین - کتاب الحقایق، فیض کاشانی، صفحه‌ی ۲۶.

۴. اصول کافی (کتاب توحید) : ما كننتَ أَعْبُدْ رَبِّا لَمْ أَرَهُ. (منظور دیدن دل با حقایق ایمان است که در ادامه‌ی بیان امیر المؤمنین می‌آید.)

۵. سنانی غزنوی.

## بسم الله الرحمن الرحيم<sup>۱</sup>

۱۳ قرن از شهادت حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام- رهبر بزرگوار بشریت می‌گذرد. نام او ذکر زبان‌ها و یاد او صفاتی قلب‌های دوستداران اوست. طول زمان و گردش روزگار نه تنها او را محو نکرد، بلکه روزبه روز بر قدرت و عظمت بی‌نظیر او افزود. شمع فروزانی بود که سرتاپا بسوخت تا جهانی را منور کند. در دامان محمد (ص) پیامبر بزرگوار ما پرورش یافت و اولین ندای عشق و پرستش را از زبان او شنید و در قلب پاک خود جای داد، در عالی‌ترین مرحله‌ی الهام در آغوش وحی رشد پیدا کرد، اولین کسی بود که به دعوت محمد ص- مبنی بر پرستش خدای یگانه، لبیک گفت در حالی که هنوز ده و چند سالی از عمر او نگذشته بود. کشمکش‌ها و جنگ‌های فراوان بین خداپرستان و پیروان کفر و جهالت شروع شد و علی همه جا و همیشه سپر بلا بود. در اقیانوس مرگ فرومی‌رفت تا به ساحل نجات برسد. شمشیر او حجتی قاطع علیه ستمگران و زورمندان بود و وجود او سپری آهنین در مقابل ظلم و فساد به شمار می‌رفت.

پاکی و طهارت او سرمشق زهاد و فداکاری او راهنمای زیبدۀ‌ترین سربازان صدر اول اسلام بود.

اسلام ندای آزادی و مساوات در داد و هدف پرستش را خدای

۱. این متن در سالگشت شهادت امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابی‌طالب به عنوان بیانیه‌ی انجمن اسلامی دانشجویان، در آمریکا نگاشته شده است.

یگانه معرفی کرد، بتهای مصنوعی و خدايان ساختگی را در هم شکست، دست زورمندان و ستمگران را از دامن اجتماع کوتاه کرد و ارزش هر فرد را در علم و تقوای او قرار داد، منطق و استدلال ارائه داشت و تا آنجا که ممکن بود، با روشنی متین پیش رفت و صاحبان عقل و فهم را به راه راست دعوت کرد. ولی در مقابل با کسانی که عقل خود را قربانی تعصّب خشک کرده، قلب خود را غرق کفر و ظلمت کرده بودند، در مقابل زورمندانی که اجتماع را وسیله‌ی ارضای هوا و هوس خود می‌دانستند به مقاومت برخاست، به انسانیت منطق و استدلال عرضه کرد و در مقابل گردنه‌کشان و ستمگران شمشیر ارائه داشت و دشمنان را یکی پس از دیگری منکوب کرد.

مکتب خدابرستی اسلام توسعه یافت و مدینه‌ی فاضله‌ای به وجود آورد که آرزو و آرمان انسان‌ها و متفکران بود. اگرچه مردم عادی آن روز ظرفیت چنین سیستمی را نداشتند و معنویت و علویت اجتماع آن‌ها، بیش از ربع قرن نپایید؛ ولی همین یک دوره‌ی کوتاه از طلائی‌ترین دوره‌های ترقی و آزادی و مساوات به شمار می‌رود. علی رهبر بزرگواری که به وجود او افتخار می‌کنیم - در ایجاد این اجتماع مؤثرترین نقش را داشت و از پایه‌های اصولی و اساسی آن به شمار می‌رفت و از طرف **محمد** - بنی بزرگ این مکتب - به عنوان سرمشق و سمبول انسانی این مدینه‌ی فاضله معرفی شده بود.

رسالت **محمد**، با وفات او پایان یافت و وظیفه‌ی علی سنگین‌تر شد. تا مدتی که رسماً مسئولیت خلافت نداشت به کارهای عمرانی و آبادانی پرداخت و ثروت‌های بزرگ گردآورد و همه را وقف اجتماع کرد، و هنگامی که بر اثر فشار مردم رسماً خلیفه شد، یک نمونه‌ی عالی و ایده‌آلی به جهانیان نشان داد که در تاریخ نظریز

نخواهد یافت. در حالی که بر ثروتمندترین و بزرگترین امپراطوری‌ها حکومت داشت مانند کوچک‌ترین و فقیرترین مردم قلمرو حکومت خود زندگی می‌کرد. همه، و حتی بزرگ‌ترین بستگان خود را یکسان مشمول قانون قرار می‌داد. قانونی صادر نمی‌کرد مگر آن که شخصاً آن را به همه نشان دهد. با آن که شصت سال از عمر او می‌گذشت، در پیش‌اپیش همه‌ی لشکریان مبارزه می‌کرد و یکه و تنها به صفوی دشمن می‌زد و از هیچ خطری نمی‌هراسید و مرگ در نظرش ناچیز می‌نمود. شبانگاه که سکوت و ظلمت بر همه جادامن می‌گسترد، در میان نخلستان‌های کنار فرات به مناجات می‌پرداخت و جز زمزمه‌ی آب و ناله‌ی علی شنیده نمی‌شد، جز ستارگان آسمان و دیدگان علی، بیداری وجود نداشت، و با خدای خود راز و نیاز می‌کرد. راز عشق می‌گفت و می‌شنود، می‌گفت:

”خدای بزرگ به بهشت تو طمعی ندارم، از دوزخ تونیز نمی‌هراسم و در راهی که می‌روم فقط عشق تو محرك من است. مرابسوزان و استخوان‌هایم را در آتش عذاب بگداز؛ ولی مراحظه‌ای از خود دور مساز.“

او خود را خالصانه وقف خدای بزرگ کرده بود و این را وظیفه‌ی خود می‌دانست. در علوّ طبع، بخشش و محبت عشق و فداکاری، نویسنده‌ی و سخنوری، قدرت و شجاعت، جنگ و سیز، علم و تقوابرتر از همه بود. در خانه‌ی خدا-کعبه- قدم به عرصه‌ی وجود گذاشت و در خانه‌ی خدا-مسجد کوفه- هنگام عبادت به شهادت رسید.

انجمان اسلامی دانشجویان شهادت این را در بزرگ را به همه‌ی جهانیان و مخصوصاً دوستداران بی‌ریای او تسلیت می‌گوید و همه‌را به پیروی این رهبر بزرگ تشویق می‌نماید.

بسم الله الرحمن الرحيم<sup>۱</sup>

ای علی، ای علی، ای علی به من تهمت زدند، مرا محکوم  
می‌کردند، به من فحش می‌دادند، زیرا تو را دوست می‌دارم.  
ای علی، نمی‌دانی که چه جنایت‌ها کردند، چه ظلم‌ها، چه  
بدی‌ها، که همه را تحمل کردم. فداکاری می‌کردم، باز هم فحش  
می‌دادند، بدی می‌کردند.

یکباره به خود آمدم، دیدم که در سرتاسر ایران به من بد  
می‌گویند، حتی مؤمنین به خدا نسبت به من اهانت می‌کنند،  
مشکوک‌اند، مرا جنایتکار می‌دانند، سُبَّ می‌کنند، فحش می‌دهند.  
مگر نه این بود که به فرمان امام در کردستان جنگیدم و دشمنان را  
قلع و قمع کردم. در مقابل فداکاری‌ها و جانبازی‌ها، در راه پاسداری  
از انقلاب، چگونه ممکن است که ایران را از فحش و ناسرا پر کنند،  
و از زمین و آسمان تهمت و شایعه بازند، مرا جlad تل زعتر<sup>۲</sup>،  
جلاد کردستان بخوانند و حتی یک نفر در ایران از من دفاع نکند،

۱. این دست نگاشته در آخرین روزهای حیات او در خوزستان و هنگامی که از  
ناحیه پا مجروح بود نوشته شده است.
۲. تل زعتر منطقه‌ای است در نزدیکی بیروت در لبنان که فلسطینیان در آن  
ساکن بودند و به دست فالانژهای لبنان به سقوط کشیده شد و جنایات در آن صورت  
پذیرفت. برای آگاهی بیشتر به کتاب لبنان اثر شهید دکتر مصطفی چمران  
مراجعه فرمایید.

همه سکوت کنند، گویی که با سکوت خود، تهمت و شایعه‌های دروغ را تصدیق می‌کنند.

به خود آمدم. دیدم که همه بر قتل من کمر بسته‌اند، همه‌ی سازمان‌ها و احزاب می‌خواهند مرا بکشند، همه روزه دوستان‌مرا به خاک و خون می‌کشند، به خانه‌های آن‌ها می‌ریزند، هر یک از دوستانم را بیابند یا می‌کشند یا می‌زنند یا اسیر می‌کنند. چرا این طور است؟ زیرا من خواسته‌ام که معیارهای تورا پیاده کنم، نتوانسته‌ام که شرف خود و دین خود را به سیاست بازان بفروشم، نتوانسته‌ام که با سرنوشت هزاران بسی گناه بازی کنم، نتوانسته‌ام که احساس تعهد و مسئولیت و جدانی خود را بکشم و در مقابل ظلم‌ها، و جنایت‌ها سکوت کنم.

شیعه‌ی علی از مرگ نمی‌ترسد. معیارهای خدایی خود را در مذبحه سیاستمداران قربانی نمی‌کند، و برای من زندگی ارزشی نداشت که به خاطر آن اسارت فریبکاران و دغلکاران را بپذیرم و روح خود را بکشم، برای آن که جسم خود را محافظت کنم.

ای علی، تو گفتی که مرگ شرافتمندانه، هزار بار بزر زندگی ننگین ترجیح دارد، و من نیز بر این اعتقاد مقدس، همه‌ی وجودم را آماده‌ی قربانی شدن کردم تا تسلیم زندگی ننگین نشوم.

ای علی هنگامی که جوان بودم و از قهرمانان عالم لذت می‌بردم، قهرمانی‌های تو را فریفته بود. نبردهای بدرو واحد و خندق مرا به وجود می‌آورد. هنگامی که در خیبر را بایک دست می‌کنیدی، دیگر از خوشحالی در پوست نمی‌گنجیدم.

ای علی، بزرگ‌تر شدم، به علم و ادب پرداختم، علم تو و ادب تو را فریفت.

ای علی بزرگ‌تر شدم، ایمان تو و عرفان تو را مبهوت کرد..

ای علی اکنون دردها و غم‌های تو را مسحور کرده است. دردو

غم پیوندی عمیق بین من و تو به وجود آورده است که در هر ضربان قلبم درد تو را احساس می‌کنم، چه دردهای کشنده‌ای. دردی که تا مغز استخوان را می‌سوزاند، دردی که تو اسلام را بدانی و بتوانی پیاده کنی و سعادت انسان‌ها را تأمین کنی، آن گاه ببینی که به دست فرصت طلبان به گمراهی کشیده می‌شود و تو مجبور به سکوت باشی، اما قتل عام‌ها جنایت‌ها، خیانت‌ها، ظلم و فسادها را در طول تاریخ ببینی و شکست اسلام را به دست خلفایی که به نام اسلام خلافت می‌کنند به بینی، انحراف را ببینی، راه حل را بدانی و در حضور تو اسلام را قربانی کنند و تو ببینی که رگ و پوست را می‌سوزانند، وجودت را قطعه قطعه می‌کنند، فرزندانست را قتل عام می‌نمایند، طاغوت‌ها و فرعون‌ها به وجود می‌آورند، قارون‌ها، گنج‌ها از خون ملت می‌دوشند، بلعم باعورها، مردم را فریب می‌دهند و آن چنان اجتماعی به وجود می‌آورند که در مساجد آن‌ها برای قرن‌ها تو را لعنت می‌کنند و به تو و خاندان تو فحش می‌دهند، آن هم در منابر و نماز جمعه‌ها. ای علی چه درد بزرگی است که هنوز هم در جامعه‌ی اسلامی ما به تو اهانت می‌کنند، ارزش تو را نمی‌فهمند، و هنوز استعداد درک تو را نیافته‌اند. چه درد بزرگی است که شاهد سقوط اسلام باشی و نتوانی عملی انجام دهی.

ای علی امروز هم تو را می‌کوبند، حتی شیعیان تو هم تو را می‌کوبند، هر کسی که راه تو را در پیش بگیرد می‌کوبند، گویا مقدر شده است که پیروان راستین تو باید مثل تو لعن و نفرین شوند، تکفیر شوند، کوبیده شوند و در زجر و شکنجه، در دنیاگی از غم و درد به ملاقات خدا بروند، و آن قدر شکنجه ببیند که هنگام شهادت فریاد بر آورند : «فَزْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ»، به خدای کعبه آزاد شدم.

ای علی تشنی عدالتم. تو کجایی؟ نمی‌دانی از ظلم و ستم - که به نام اسلام می‌کنند - چه رنجی می‌برم؟ خوش داشتم لحظه‌ای در

کنار عدلت بنشینم و دل دردمند خود را برابر تو بگشایم و تو بین من و این همه مدعیان اسلام و مکتب حکم می‌کردی و داد مرا می‌ستاندی.

ای علی، جز عشق و فداکاری از وجودم تراوosh نکرده است، حسودان و توطنه چینان که از اعمال گذشته‌ی من نمی‌توانند نقطه ضعفی پیدا کنند، می‌گویند در آینده خواهید دید که او آدم تبهکاری است می‌گویند نشان خواهد داد که او جناحتکار است!

کسانی که خود یک قدم مثبت بر نداشته‌اند، جز ریا و تزویر و تهمت و توطنه کاری نکرده‌اند، برای کوبیدن عمل صالح به چنین فریبی دست می‌زنند و مردم عادی را بدین وسیله می‌فریبدن.

ای علی، من ناراحت ظلم و ستمی که بر من رفته و می‌رود نیستم، من خوشحالم که همدرد توام و این خود نعمتی است.

اما ناراحتم که چنین کسانی بر سرنوشت ملت من حاکم شوند، به نام اسلام حرف بزنند، خود را مکتبی بنامند و اسلام را ضایع کنند، و باید هزار و چهارصد سال دیگر صبر کرد تا شاید انقلاب دیگری به وجود بیاید که از این ناخالصی‌ها پاک باشد و دیگر نگران دسیسه و دروغ و سیاست بازی نباشیم.

ای علی، آرزو می‌کردم که بعد از هزار و چهارصد سال انقلاب اسلامی ما پیروز شود، حق و عدل مستقر شود، حکومتی نظیر حکومت تو برقرار گردد، عشق و محبت بین مردم انتشار پیدا کند، ایمان و عرفان در قلوب مردم جایگزین شود، طاغوت‌ها از بین بروند، انسان‌ها از همه‌ی قید و بندهای مادی و سیاسی و اجتماعی آزاد شوند، فقط در مقابل خدا سجده کنند، مدنیه‌ی فاضله‌ای به وجود آید که دیگر استثمار و استعمار و دیکتاتوری و ظلم و فساد در آن نباشد، همه جا نور حق را بیینیم، از همه جا زمزمه‌ی سبحان الله و فریاد الله اکبر بشنویم، همه استعدادهای ما بشکفت، با همه‌ی

توان، با اخلاص و ایثار برای خودسازی و سازندگی جامعه بکوشیم. هنگامی که دشمنی حمله کرد، بی‌محابا به جنگ او برویم و به آسانی خود را قربانی این مکتب کنیم، و دیگر دغدغه خاطر و وسوسه‌ای نماند اما ای خدا، با کمال تعجب می‌بینم که ظلم و ستم به نامی دیگر رخ می‌نمایاند، ریا و فریب و دروغ در لباس زهد و تقوا خود را می‌آراید تا جامعه را تسخیر کند. افرادی ناچیز و بی‌تقوا با تهمت و شایعه، شیعیان راستین علی را می‌کویند تا از صحنه خارج کنند.

ای علی، به لبنان رفتم تا با محرومین و مستضعفین آن‌جا امیس و هم‌درد باشم. عده‌ای که لباس دین به تن کرده بودند مرا دشمن می‌داشتند، از علم و تواضع و فداکاری و استعدادهای من وحشت داشتند، مرا متهم می‌کردند که یا جاسوسم یا بهایی؛ زیرا ممکن نیست که کسی با این همه علم و این همه امکانات و مقام و زندگی خوب، آمریکا را رها کند و با کمال تواضع، در کمال فقر، بدون هیچ پاداشی، در دامان خطر در جنوب لبنان با فقرا همنشین و همدرد باشد. از نظر آن‌ها باید دلیلی دیگر وجود داشته باشد، لابد زیر کاسه نیم کاسه‌ای است! خدایا چه بگویم؟ چگونه به درگاه تو استغاثه کنم؟ که عده‌ای مرا این‌چنین لعن و نفرین کنند، در حالی که با همه‌ی وجود برای کمک به آن‌ها آمده‌ام و از زندگی و همه‌ی مزایای شیرین آن، گذشته‌ام، و زن و فرزند را فدا کرده‌ام، در گوشه فقر و گمنامی در دامان خطر، در میان طوفان‌های تهمت و ناسزا می‌خواهم خدمتی به شیعیان محروم تو کنم. آن‌جانیز این‌چنین مرا استقبال می‌کنند، و بر دل دردمندم نمک می‌پاشند.

ای علی، در لبنان ~~هومنی~~ صدر را دیدم که با اخلاص و ایثار برای محرومین کار می‌کرد و در دلش درد زجر دیدگان موج می‌زد، دیدم که شیعیان تو را متحد می‌کند، به آن‌ها قدرت می‌دهد، به آن‌ها

شخصیت می‌دهد، هویت تاریخی آن‌ها را زنده می‌کند، تشیع را که برای آن‌ها عقده‌ی حقارت بود به جایگاه انقلابی خود بر می‌گرداند و مکتب سرخ تشیع را رواج می‌بخشد، و در سایه‌ی شهادت و فداکاری ارزش و هویت تاریخی شیعه به او باز می‌گردد. جوانانی که غرب زده بودند، خدا را نمی‌شناختند، همه‌ی وجود خود را تسلیم دشمنان کرده بودند، یکباره زنده می‌شوند، صور اسرافیل در آن‌ها دمیده می‌شود، جانی تازه می‌گیرند و فریاد اعتراض علیه رژیم طاغوتی بر می‌دارند. انقلابی بزرگ در می‌گیرد، جوانان با عشق و شور و شوق به استقبال شهادت می‌روند و مردمی زنده و متحرک قدم در مرحله‌ی حیات می‌گذارند که حرکتی عظیم و اجتماعی و تاریخی را پی‌ریزی می‌کنند. می‌بینم که **موسی صدر** چگونه حیات و هستی خود را وقف شیعیان و محرومان کرده است، و با چه نیروی خدادادی این حرکت عظیم تاریخی را هدایت می‌کند. اما با کمال تأسف شاهدیم که باران تهمت و افترا از همه اطراف بر او می‌بارد. و این نواده‌ی تو را می‌کوبند، لعن و نفرین می‌کنند، و بزرگ‌ترین گناهی که بر من می‌شمرند این است که چرا از او حمایت می‌کنم! ای علی، وضع بر من سخت شد، همه درندگان دندان تیز کردند که مرا بدرند، همه‌ی صیادان اجتماع دام انداختند که مرا به دام بیاندازند، همه‌ی توطئه گران فاسد برای نابودی من شروع به فعالیت کردند، نقشه‌ها ریختند، دسیسه‌ها طرح کردند. و من، هنگامی که خود را کشته یافتم، به سیم آخر زدم، تصمیم گرفتم که علی وار زندگی کنم، از همه چیز خود بگذرم، از مرگ ترسم، کلمه‌ی حق را در برابر جباران با فریادی سخت طنین انداز کنم و تازنده‌ام آزاد باشم و جز خدا نپرستم. در مقابل هیچ قدرتی تعظیم نکنم و هیچ حقی را فدای مصلحت ننمایم و آزادی و شرف خود را به زندگی نفروشم. این چنین کردم. به گرداهای خطر فرو رفتم، طوفان‌های

سخت مرا به هر طرف پرت کرد. در میان امواج مرگ غوطه می خوردم. گاهی زیر امواج دفن می شدم، گاهی بالا می آمدم و چشمانم به آسمان و ستارگان می افتاد که هنوز می درخشنده باز هم می گفتم:

«ای خدا جز تو نمی خواهم، جز تو به راهی نمی روم، جز تو نمی گویم، دنیا را سه طلاقه کرده‌ام و از راه خود بر نمی گردم، دست از حق بر نمی دارم. اللہ، اللہ من به مکتب خود پای بندم.»

موجی دیگر مرا پائین می برد. دیگر چشمک ستاره‌ای را نمی دیدم و امواج خروشان مرا می ربود و این رقص عاشقانه آنقدر ادامه می یابد تا روزی در زیر این امواج سهمگین مدفون شوم و به سوی خدای خود بازگردم.<sup>۱</sup>

---

۱. متأسفانه دکتر چمران فرصت نیافته است که این درد دل خود را به پایان برساند و در همین جا رها شده است.



گفتار اول

# ذکر خدا و عدالت علی (ع)

تهران

تاریخ ۱۳۵۹/۸/۱۲



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

**الْحَلُوَةُ وَالسُّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْأَنْبِيَاِ، وَالْمُوْسَلِّمِينَ أَبِي الثَّاقِيْسِ مُحَمَّدٌ حَلْ  
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطَّاهِرِيْنَ**

ما مبارک رمضان است و ماه خدادست و ماه ذکر. از این نظر می خواستم که در مطلع سخنم چند کلمه‌ای درباره‌ی ذکر بگویم. شما می دانید که در مکتب مقدس ما، علاوه بر آن که انسان را از نظر نظری و تئوری تربیت می کند، از نظر تربیتی، تربیتی نیز راه را به او نشان می دهد. اسلام ما مکتبی نیست که فقط با یک مشت فرمول و کتاب و تئوری بخواهد انسان‌ها را راهنمایی کند، بلکه با اقام راه‌های علمی و تربیتی این انسان را می سازد. نماز ما و روزه‌ی ما در این ماه مبارک، نمونه‌ای بسیار مؤثر و عمیق برای همین تربیت عملی است.

شما می دانید که یک پژشک به مضار الكل آگاهی کامل دارد، علم دارد؛ اما متأسفانه الكل می نوشد، با آن که می داند برای سلامت او مضر است. علت آن است که از نظر تربیتی نمی تواند نفس خود را به زیر کنترل و اراده‌ی خود در آورد. بنابراین می بینیم که علم و آگاهی نظری کافی نیست، باید یک تربیت نفسی هم وجود داشته باشد. آن علومی را که در کتب می خوانند و یاد می گیرند، برای سرنوشت

انسان‌ها کافی به حساب نمی‌آید. بین مثال‌های مختلفی که می‌زند - به خصوص برای جوانان - مثال فوتبال است. یکبار ممکن است که شما در کنار زمین بنشینید و به بازی دیگران نگاه کنید و بدانید که هر یک از بازیکنان چه نقشی به عهده دارد و چگونه بازی می‌کند؛ اما اگر کسی بخواهد سال‌های دراز در کنار زمین بنشیند و بازی دیگران را نظاره کند، خود او هیچ وقت فوتبالیست نمی‌شود، مگر آن که خودش وارد بازی شود، بازی کند، دریبل کند، به زمین بخورد و در خلال تجربه‌ی علمی این بازی را می‌آموزد.

خیلی چیزها در طبیعت هست که انسان باید در خلال تعلیم و تربیت آن را بیاموزد. از روی کتاب، از روی نوشته و در داخل مدرسه کافی نیست. نمونه‌های بزرگ دیگری است که این چنین است و طبیعت بشری طوری ساخته شده است که انسان را برای تربیت آماده می‌سازد. برای این تربیت باید یک نوع عادت برای انسان به وجود بیاید که آن را طبیعت ثانوی می‌گویند. برای شما

مثالی می‌زنم :

فرض کنید یک طفل کوچک که طبیعتش همان فطرت و طبیعت اسلامی است، از فساد و ظلم و دروغ به دور است. بنابراین می‌بینیم که در او ان کوچکی این طفل نمی‌تواند دروغ بگوید، این طفل قادر نیست که کسی را اذیت و ایدا کند. می‌بینید که مثلاً طلبکاری به در خانه می‌آید و صاحب خانه پول ندارد که به طلبکار خود بدهد. طلبکار در می‌زند. بچه در را باز می‌کند و طلبکار از بچه در خواست می‌کند که به پدرش خبر دهد که طلبکار آمده است. این بچه کوچک نیز که فطرتش همان فطرت اسلامی است پیش پدر می‌آید و می‌گوید طلبکاری است که به در خانه آمده است. پدر که می‌خواهد از دست طلبکار بگریزد، به این طفل کوچک می‌گوید: «برو به طلبکار بگو که پدرم نیست»، یعنی اولین دروغ را بر دهان

این طفل می‌گذارد؛ اما این طفل که هنوز طبیعتش با دروغ آشنا نشده است، به در خانه می‌رود و می‌گوید: «پدر می‌گوید که بگو نیست»، یعنی که هست. نمی‌تواند دروغ بگوید. آن گاه پدر از این طفل عصبانی می‌شود، او را ممکن است تنبیه کند و با زور این صفت کذب را بر قلب پاک کودک تحمیل می‌کند و آرام آرام این کودک پاک با دروغ و فساد انس می‌گیرد، یا تربیت می‌شود. آن چنان ساده نیست که بتوان فطرت آدمی را به سادگی از این طرف یا به آن طرف سوق داد. باید تربیت‌اش کرد، ممکن است از راه غلط باشد یا از راه صحیح.

اسلام ما در صدد است که این انسان را به راه صحیح آن چنان تربیت کند که دروغ نگوید، فاد نکند، ظلم به راه نیاندازد، حق دیگری را نخورد. و برای این کار عبادات در اسلام بزرگترین نقش را بازی می‌کند که هم چنان که گفتم، همین روزه در ماه مبارک رمضان از بهترین نمونه‌های این تربیت نفسانی است. این انسان را آن چنان قوی می‌کند و می‌پروراند که بر خلاف هوا و هوس خود، بر خلاف خواسته‌های خود، آن چنان اراده او قوی می‌شود که حب ذات را و شکم را و احساسات و شهوات را به زیر پا می‌گذارد و اراده‌ی روحانی خود را بر همه‌ی خواسته‌های نفسانی مسلط می‌نماید. بنابراین این روزه که در این ماه مبارک دوستان ما با آن انس می‌گیرند، یکی از راه‌های تربیتی است که این انسان را می‌سازد تا در مقابل مشکلات بتواند مقاومت کند.

مقاومت کار سختی است. آن کسانی که به زیر شکنجه در زندان‌های طاغوت یا برای مدت‌های دراز زجر و شکنجه دیده‌اند، آنها می‌دانند که در مقابل شکنجه کسانی می‌توانند مقاومت کنند که اراده‌ای قوی داشته باشند، بتوانند بر خواسته‌های خود مسلط شوند. یکی از ساده‌ترین طرقی که در شکنجه‌های سال‌های پیش متداول

بود زندانی را برای روزهای متمامی تشنه و گرسنه نگاه می‌داشتند تا آن جا که طاقت‌ش به سر می‌آید، یکباره اورابر سر سفره رنگین وارد می‌کردند که از همه نوع طعام بر سر سفره حاضر بود. این زندانی اگر اسیر شکم بود، به سرعت تسليم می‌شد و آن‌چه را که از او می‌خواستند می‌گفت. اما کسانی می‌توانستند در مقابل این خواسته‌ی شکم مقاومت کنند که دارای سابقه و تجربه بودند. کسانی که روزه گرفته‌اند و این تربیت نفسی را تجربه کرده‌اند، به سادگی در مقابل دشمن تسليم نمی‌شوند و مقاومت می‌کنند. نمونه‌های آن بسیار زیاد است. به طوری که می‌بینید مؤمنین و آن کسانی که نفس خود را تربیت کرده‌اند، در مقابل خواسته‌های شیطانی این زندان‌بانان چه مقاومت‌ها از خود بروز داده‌اند و اراده‌ی خود را برابر حبّ ذات و منافع شخصی ترجیح داده‌اند.

یکی از اصول تربیتی در اسلام ذکر است. ذکر، تسبیحی را که به دست دارید و همه روزه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ** و ذکر های دیگری را می‌گویید، یک مظہر و نمونه‌ای است از یک ذکر. این ذکر یکی از اصول تربیتی است که می‌خواهد قلب این انسان را، روح انسان را پاک کند و این انسان را محل تجلی صفات خدایی قرار بدهد و او را چنان تربیت کند که **خَلِيفَةُ اللَّهِ عَلَى الْأَرْضِ** باشد، جانشین خدا بر زمین گردد. آیه‌های زیادی در قرآن برای ذکر آمده است.<sup>۱</sup> یکی از این آیه‌های ابرای شمامی خوانم. در یک جامی فرماید:

**وَإِذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا عَلَيْكُمْ تُفْلِدُونَ<sup>۲</sup>** و در جای دیگر:  
**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آتَنُوكُمْ ذِكْرًا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا.<sup>۳</sup>**

۱. در قرآن کریم ذکر به معنی یاد خدا کردن ۱۸ بار به وضوح آمده است.

۲. خدار افراوان ذکر گویید و به یاد آورید، باشد که رستگار شوید. (سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۴۵).

۳ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید، ذکر خداو یاد حق (به دل و به زبان) بسیار کنید. (سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۴۱).

برای آن که سعادتمند و رستگار شوید خدای بزرگ را به مقدار خیلی زیاد ذکر بگویید. خدای را فراموش مکنید.

آیه‌ی دیگری است در سوره‌ی آل عمران که بیشتر تکیه کلام من بر آن است:

إِنْ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ الْأَيَّلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لَا يُؤْلِمُ الْأَلْبَابَ  
الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِبَامًا وَقَعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ  
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَبِنَاءً مَا خَلَقَ هَذَا بِأَطْلَأْ سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ<sup>۱</sup>

در این آیه نکته‌ی مهمی را بیان می‌فرماید، که کانی که خدای را ذکر می‌گویند، در حالی که ایستاده‌اند یا نشسته‌اند و یا حتی خوابیده‌اند، و بعد شرح می‌دهد که اینان چه کسانی هستند. اصولاً هنگامی که درباره‌ی ذکر صحبت می‌کنیم و برای اکثر دوستان ما کاری متداول است، به طور خلاصه و مختصر می‌توانیم سه نوع ذکر را در نظر بگیریم:

یک نوع ذکر، ذکر زبانی است، کسانی که تسبیح به دست می‌گیرند و خدارا ذکر می‌گویند. سی و سه بار، یا صدبار بعد از نماز سبحان الله می‌گویند. اما ممکن است در دل خود غافل باشند، یعنی فکر آنها و دل آنها متوجه جای دیگری است؛ ولی زیان آنها ذکر می‌گوید. این یک نوع ذکر است که آن را می‌توان ذکر زبانی نامید.

نوع دوم ذکر، ذکری است که نه فقط زبان ذکر خدامی گوید بلکه قلب

۱- محقق‌ادر آفرینش آسمان و زمین و رفت و آمد شب و روز دلایلی روشن برای خردمندان است. آنان که در حال ایستاده و نشسته و خفتن و دانم اندیشه می‌کنند در آفرینش آسمانها و زمین و گویند پروردگار این دستگاه باعظمتر را بیهوده نیافریده‌ای پاک و منزه‌ی مارا به لطف خود از عذاب دوزخ نگاهدار. (سوره‌ی آل عمران، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱)

نیز متوجه خداست. هنگامی که سبحان الله می‌گوید قلب او به سمتِ خدای بزرگ متوجه می‌شود و با تمام وجود خدای را تسبیح می‌گویند. این ذکر، ذکر بسیار قوی‌تری است از نوع اول که ذکر زبانی بود.

قسمت سوم از ذکر که می‌خواهم آن را بیشتر تشریح کنم، ذکری است که همه‌ی وجود انسان تسبیح خدامی شود. این انسان آئینه‌ی تمام نمای خدامی شود و هر چه می‌کند، هر عملی را که انجام می‌دهد حتی خوابش، نه فقط راه رفتنش، نه فقط مبارزه‌اش، حتی استراحتش و خوابش، نوعی تسبیح به درگاه خدای بزرگ به حساب می‌آید. آیه‌ای را که برای شما تلاوت کردم **الذين يذكرون الله**، کسانی که خدای بزرگ را ذکر می‌گویند **قياماً و قعوداً و علىن جنوبهم**، چه در حال ایستاده و چه در حال نشسته واستراحت و چه در حال خواب، گویای همین نوع ذکر است. توجه کنید، اگر مفهوم از ذکر ذکر زبانی بود که انسان باید با سبحان الله و لا اله الا الله ذکر خدامی را بگوید، مسلم‌آ در خواب عملی نمی‌شد؛ زیرا در خواب شعور آدمی خفته است و بنابراین این آدم نمی‌تواند در خواب خدامی را ذکر کند. اما آیه‌ی قرآنی می‌فرماید برای این نوع از انسان‌ها حتی خوابشان ذکر خداست؛ یعنی حتی در حالت خواب خدامی را ذکر می‌گویند، گواین که زبانشان خفته است و ذکر نمی‌گوید؛ اما همه‌ی وجودشان را ذکر خدامی فراگرفته است.

از این نظر می‌بینیم که مسئله‌ای بسیار عمیق است و فقط به مسئله‌ی اداء لغت و به راه زبان منحصر نمی‌شود، بلکه ممکن است به جایی برسد که یک انسان همه‌ی وجودش، سرتاسر حیاتش ذکر خدامی باشد و آن چیزی برای ما هدف است و مقدس است که به این درجه‌ی سوم برسد؛ یعنی انسان به جایی می‌رسد که دیگر خود را احساس نمی‌کند، آن‌چه را که احساس می‌کند فقط خدامی بزرگ

است. دیگر بین او و خدا جدایی نیست؛ زیرا در مسئله‌ی جدایی باید خود را و خدا را و اختلاف بین خود و خدا را تشخیص دهد؛ اما انسان، آن انسانی که **خليفة الله على الأرض** می‌شود و همه‌ی وجودش را خدای بزرگ پر می‌کند، دیگر خود را نمی‌بیند، خود را فراموش می‌کند، دیگر خودی وجود ندارد. چنین انسانی که سرتاپای وجودش را خدای فرا گرفته است، حتی خوابش ذکر به حساب می‌آید، حتی استراحتش ذکر خدادست.

اصولاً باید بدانیم که چرا قرآن کریم و رسالت اسلامی ماتا این قدر به ذکر خدای بزرگ تأکید می‌کند. ذکر چه مفهومی دارد؟ ذکر به این معناست که صفات عالیه‌ی خدا را تسبیح کنیم. صفات خدا چه صفاتی هستند؟ عدل و عدالت، حق و حقیقت، جلال، جمال، رحمان، رحیم، خلاقیت و ... این‌ها صفات خدای بزرگ هستند، که این انسان می‌گویید که خدای منزه است، پاک است، خدای بزرگ رحمان است، رحیم است، این صفات خدایی را بازگو می‌کند. چرا بازگو می‌کند؟ زیرا می‌خواهد به این دنیا و به این خلفت بگوید و بفهماند که خالق کائنات چنین خدائیست تا طاغوت را نپرسند، شیطان‌ها را رها کند و در مقابل هیچ چیز و هیچ کس سر تسلیم فرود نیاورد و فقط و فقط در مقابل خدای بزرگ سجده کند. بنابراین ذکر یک شعار است که همه‌ی خلفت و عالم، تسبیح خدای بزرگ می‌گویند که این خدای منزه است، رحمان است، رحیم است و دارای یک چنین صفاتی است. این شعارها انسان را به سوی این حقایق می‌راند و این صفات خدای را به عنوان معیار بزرگی برای زندگی انسانها معین می‌کند تا هر کسی در زندگی خویش بداند که به چه راهی باید برود.

بنابراین مفهوم از ذکر تسبیح خدای بزرگ است تا آنجا که این صفات خدایی بر وجود این انسان منعکس شود و دست و پای

آدمی و وجود آدمی این صفات خدایی را در مرحله‌ی عمل پیاده کند. خلاصه این انسان آئینه تمام نمای خدایی باشد و آن‌جه را که انجام می‌دهد عدل باشد، حق باشد، حقیقت باشد، رحمت باشد.

بنابراین می‌بینیم که هدف از ذکر شناختن خداست، بزرگ داشتن خداست. قرآنی که دو سوم آن درباره‌ی خدای بزرگ سخن می‌گوید، سعی می‌کند که این انسان را نیز به جایی برساند که همه‌ی وجودش از چنین خدایی پر شود و این صفات خدایی، این معیارهای خدایی، بر همه‌ی اعمال این انسان منعکس شود آن‌جا که این انسان نتواند دروغ بگوید، نتواند فساد به راه بیاندازد، نتواند بر کسی ظلم روا بدارد، همه‌ی وجودش را خدا و صفات خدایی پرکند، جز خدا نخواهد، جز خدا به دنبال کسی نرود، همه‌ی وجودش **فی سبیل الله** باشد، این هدف خلقت است، این هدف رسالت اسلامی است، هدف این ذکر که این صفات خدایی را در ذهن آدمی و در قلب آدمی زنده می‌کند تا این انسان، این شعارها را جذب کند و به دنبال آن برود و خود را برای این صفت‌ها تربیت کند و به جایی برسد که سرایای وجودش تسليم خدا باشد. و این چنین انسانی را **خليفة الله على الأرض** یا نماینده‌ی خدای بر زمین می‌گوییم، و این انسان برای ما مقدس است.

برای شمامی خواهم نمونه‌ای ذکر کنم؛ نمونه از انسان‌هایی که همه‌ی وجودشان را خدای بزرگ پر کرده است، هر چه بر آن‌ها بگذرد، و خدای بر آن‌ها پذیرد با میل و رغبت آن را قبول می‌کند. صحنه‌ی کربلا و روز عاشورا را تصور کنید. تصور کنید، حسین -ع- را در آخرین لحظات حیات، هنگامی که بر خاک داغ کربلا بر زمین افتاده است و سیلان خون از سرتاسر بدنش جاری است و دیگر طاقت ندارد که از زمین برخیزد و با دشمنان خویش مبارزه کند، از همه حلقه‌های زره‌اش خون جاریست، تنها قدرتی که

در بدن او وجود دارد کلماتی است که به آرامی بر لبان مبارکش می‌گذرد. او را محاصره کرده‌اند. شمو جlad و دیگران آماده هستند که او را به شهادت برسانند. یکی از اعراب می‌بیند که لبان مبارکش حرکت می‌کند، حسَّ کنجکاوی او تحریک می‌شود که ببیند این مرد بزرگ در آخرین لحظه‌ی حیات چه می‌گوید. خود را به او نزدیک می‌کند تا سخنان آخرین را بشنود. امام حسین در آخرین لحظات حیات با خدای خود مناجات می‌کرد، ذکر می‌گفت:

الْهَىٰ رَضَا بِقَضَائِكَ، صَرَباً عَلَىٰ بَلَائِكَ، تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ، لَا مَعْبُودَ  
سِواكَ يَا غَياثَ الْمُسْتَغْيَثِينَ

مردی که این همه زجر و شکنجه دیده است، هفتاد و دو نفر از بهترین یاران و اصحابش در مقابل دیدگانش به خاک و خون در غلطیده‌اند، خیمه‌هایش در مقابل دیدگانش مورد هجوم دشمن قرار گرفته و به آتش کشیده شده، تمام این مصیبت‌ها را تحمل کرده است و همه را دیده و این چنین با خدای خوبیش راز و نیاز می‌کند: «که ای خدای بزرگ، آن‌چه را که تو بر من پذیری من به آن راضی و خشنودم خدای راشکر می‌کنم آن چیزی را که در قضا و قدر تو بر من پذیرفته است من تسلیم اراده‌ی تو هستم. من جز اراده‌ی تو چیزی نمی‌خواهم و جز تو معبدی ندارم تو را می‌پرسنم و تو معبد منی و به هیچ کس جز تو روی نمی‌آورم»

در آخرین لحظات حیات این چنین مناجات و این چنین ذکری از زبان مبارکش خارج می‌شود. نشان می‌دهد که این انسان سرتاپای وجودش را خدا پر کرده است، جز خدا را نمی‌بیند و جز خدا نمی‌خواهد. این چنین انسانی است که حتی خوابش عبادت خداست، ذکر خداست؛ زیرا سرتاسر وجودش آئینه‌ی تمام نمای خداست و صفات خدایی در وجود او تجلی کرده است. بنابراین آن‌چه را که می‌گوید و آن‌چه را که در زندگی

عمل می‌کند، همه خواسته‌ی خداست.

امام جعفر صادق -ع- نیز بیانی دارد بسیار شیوا در همین زمینه شاید بدانید که در محضر امام جعفر صادق علیه السلام -بزرگترین کلاس‌های درس تشکیل می‌شد که شش هزار دانشجو در آن جمع می‌شدند که از بزرگترین دانشمندان زمان بودند. یکی از آن‌ها جابرین حیان بود و جابرین حیان بزرگترین شیمی دان زمان خود به حساب می‌آمد. کسی است که اسید نیتریک و بعضی از ادویه شیمیایی را کشف کرده است و او را پدر علم شیمی دنیا می‌نامند. این مرد بزرگ در عین تسلط به علوم و شیمی و فیزیک از نظر روحانی و معنوی نیز به درجات اعلایی رسیده بود. یک روز در محضر امام جعفر صادق -ع- جابرین حیان می‌گوید :

«ای امام من از خدای بزرگ می‌طلبم و آرزو می‌کنم که مرا همیشه فقیر و مریض نگاه دارد.» پرسیدند که چرا چنین آرزویی می‌کنی؟

جابرین حیان می‌گوید: «زیرا فقیر و مریض همیشه به فکر خدا هستند، همیشه ذکر خدا را می‌گویند و بنابراین قلب آن‌ها و روح آن‌ها همیشه از ذکر خدا انباشته شده است. بنابراین از خدا می‌خواهم که مرا فقیر و مریض نگاه دارد که همیشه ذکر خدا بر زبانم باشد.»

امام جعفر صادق -ع- در مقابل این مرد روحانی بزرگ، جابرین حیان می‌فرماید ای جابر من از خدای بزرگ نمی‌خواهم که حتی آرزویی این چنین کنم، یعنی نمی‌خواهم که آرزویی این چنین را بر اراده‌ی خدا تحمیل کنم. هر چه را که خدای بزرگ بر من بپسندد، من راضی و خشنود هستم. اگر می‌خواهد مرا مریض و فقیر کند، راضی و خشنودم. اگر می‌خواهد به حالت دیگری در آورد، باز هم راضی و خشنودم و نمی‌خواهم که اراده‌ی خود را بر اراده‌ی خدای

بزرگ تحمیل کنم. من تسلیم او هستم، سرتاپای وجودم تسلیم خداست.»

چنین کسی است که حتی خوابش ذکر خدا و عبادت خدابه شمار می‌آید و این افراد کسانی هستند که بر جهان و بر وجود خود سلط کافی دارند. آنچه را که اراده می‌کنند قادرند که انجام دهند؛ زیرا اراده‌ی آن‌ها اراده‌ی خداست. جز اراده‌ی خدا اراده‌ای نمی‌کنند، خواسته‌ای ندارند؛ یعنی بین اراده‌ی آن‌ها و اراده‌ی خدای بزرگ هماهنگی به وجود آمده است، یکسان شده است. بنابراین آن‌جا که اراده می‌کند، خدای بزرگ نیز اراده‌ی آن‌ها را قبول می‌کند و امر آن‌ها عملی می‌گردد.

داستانی است بین عرفای ما که آموزنده است. می‌گویند که عطار - عارف بزرگ ایران ما - شغلش عطاری بود؛ یعنی دوا و ادویه می‌فروخت و متخصص شیمی و ادویه بود، و دکان بزرگی داشت و سخت به این ادویه فروشی علاقه داشت و دکان خود را به ترتیب بسیار جالبی آراسته بود. یک روز درویشی در جلوی دکان او ظاهر می‌شود. هنگامی که عطار را می‌بیند، در وجود عطار استعدادی بزرگ را حس می‌کند، آن‌گاه در بیرون دکان می‌ایستد و خیره خیره به این عطار می‌نگرد. عطار که گاهگاهی به بیرون دکانش متوجه می‌شد. این درویش را می‌بیند که خیره خیره به او می‌نگرد. پس از چند بار که به او متوجه می‌شود، عطار عصبانی می‌شود، اعصاب خود را از دست می‌دهد و با عصبانیت به این درویش می‌گوید که از حال من چه می‌خواهی که این چنین خیره خیره به من نگاه می‌کنی؟ درویش می‌گوید:

«فکر می‌کنم که هنگامی که روح تو می‌خواهد از بدنست خارج شود با این عشق و علاقه‌ای که به این دواخانه و به این داروها داری، چگونه قادری که بمیری؟ چگونه قادری که جان به جاندار

تسلیم کنی؟ زیرا هرچه قدر که علاقه‌ی انسان به این دنیا زیادتر و شدیدتر باشد، سخت‌تر می‌میرد.»

عطار در مقابل این سؤال عصبانی می‌شود و به این درویش فریاد بر می‌آورد که من همان طور می‌میرم که تو می‌میری.  
درویش لبخندی می‌زند و می‌گوید محال است، تو به هیچ وجه قادر نیستی که مثل من بمیری!

عطار تأکید می‌کند که نخیر، همچنان می‌میرم که تو می‌میری.  
این درویش کوله پشتی خود را که بر پشت داشت در کنار خیابان بر زمین می‌گذارد و سر خود را بروی کوله پشتی می‌نهد و می‌خوابد و فوراً می‌میرد، جان به جاندار تسلیم می‌کند. عطار اول فکر می‌کرد که این مرد شوخی می‌کند، بازی می‌کند، ولی کم کم متوجه شد که نه راست می‌گوید، بیرون رفت و این درویش را تکان داد و دید که نه، جان به جاندار تسلیم کرده است. انسانی که تا این درجه حیات خود و جسم و روح خود را در کنترل داشته باشد که بتواند یک لحظه تصمیم بگیرد و جان به جاندار تسلیم بکند. عطار منقلب می‌شود و دکان خود را و ادویه را و همه چیز را رها می‌کند و سر به بیابان می‌زند و مدت سی سال این طرف و آن طرف کسب علم و فیض می‌کند. و نتیجه آن که بزرگ‌ترین عارف و فیلسوف زمان خویش می‌گردد، که تمام این‌ها از نفس درویشی است که این چنین خود باخته است و این چنین بر وجود خود و بر حیات خود سیطره دارد.

هستند این انسان‌هایی که نه فقط شکم خود را بلکه حیات خود را، همه‌ی وجود خود را تحت کنترل دارند. من دیده‌ام کسانی را که حتی قلب خود را از کار می‌اندازند. تصمیم می‌گیرد، اراده می‌کند، می‌خوابد و قلبش برای مدتی از کار می‌افتد. یکی از دوستان ما بود که برای پزشکان امتحان می‌کرد و این پزشکان گوشی می‌گذاشتند و

می دیدند قلب او تکان نمی خورد و راستی به جایی رسیده بودند که این مرد مرده است. و بعد اراده می کند، قلب خود را دوباره به کار می اندازد. هستند چنین کسانی در حیات که بر قلب خود، بر شکم خود، بر اراده‌ی خود، بر سرتاسر وجود خود کنترل دارند، سیطره دارند، اسیر جسم خود نیستند، بلکه جسم آن‌ها اسیر اراده‌ی آن‌هاست، در دست اراده آن‌هاست، تسلیم اراده‌ی آن‌هاست و اراده‌ی چنین انسان‌هایی با اراده‌ی خدای بزرگ هماهنگ شده است، خواسته‌ی دیگری ندارند.

یادم هست روزگاری که بچه بودم و در فلسفه تعمق می کردم، با خود می گفتم که این مرد بزرگ، این روحانی عالی قدر که دعاش نزد خدای بزرگ پذیرفته است، چرا دعا نمی کند که این طاغوت سرنگون شود، یا فلان مرد کثیف بمیرد، یا خواسته‌های دیگری از این قبیل. آن روزگار فکر می کردم که اگر این مرد بزرگ دارای چنین قدرت روحی باشد باید همه‌ی قدرت روحی خود را به کار بیاندازد تا همه‌ی طاغوت‌ها و شیطان‌ها و افراد ناباب را سقط کند، بکشد، نابود کند و نمی فهمیدم که چرا چنین آرزوها و دعاها نمی کند. پیش خودم می گفتم که این مرد بزرگ که این قدر اراده و قدرت دارد، چرا اراده نمی کند که یکباره همه‌ی پول‌های بانک پیش او بیاید و این پول‌ها را بین فقرا تقسیم کند. اینها خواسته‌ها و تفکراتی بود که در بچگی برای من رخ می داد. اما بعد به خوبی دریافتم که چنین انسان‌هایی که به این درجه‌ی روحی و اراده رسیده‌اند، اراده‌ی آن‌ها با اراده‌ی خدای بزرگ هماهنگ می شود. آن‌ها دیگر روی هوا و هوس و روی خواسته‌های بچگانه عمل نمی کنند. آن‌ها بر اساس سنت خدای بزرگ و بر اساس قوانین خلقت و آن‌چه را که خدای بزرگ پذیرفته است، خود را هماهنگ می کنند و به آن خوشنود می شوند.

امام حسین ع- می توانست دعا کند و ابن سعد و ابن زیاد را و هفتاد هزار لشگر ش را در یک لحظه سقط کند؛ اما حسین ع- نمی خواهد اراده ای به غیر از اراده خدای خدا بزرگ داشته باشد، می تواند و نمی خواهد خواسته ای بر خلاف سنت خدایی داشته باشد، همه وجودش اراده خداست، همه فطرت طبیعتش آئینه تمام نمای اراده خدایی است. بنابراین آنچه را که خدای بزرگ و سنت خدای بر این انسان می پذیرد، او نیز راضی و خشنود است و اراده او جز اراده خدای بزرگ چیزی طلب نمی کند، در خواست نمی کند.

یکی از بزرگ ترین نمونه های این انسانها که برای ما مظہر انسانیت، مظہر اسلام، رمز حق و عدل به شمار می رود، حضرت علی ع- است که در چنین روزهایی<sup>۱</sup> در محراب مسجد کوفه ضربت می خورد. این مرد بزرگ بهترین نمونه ای است که همه وجودش را خدای بزرگ پر کرده است، جز خدا آرزویی ندارد. شما می دانید که هنگامی که به مسجد می رفت ابن ملجم را می بیند. حتی از قبل، مدت ها قبل به او خبر می دهد که تو کسی هستی که مرا به قتل می رسانی و حتی همان صبح که به سوی محراب می رفت ابن ملجم خوابیده بود، او را بیدار می کند. علی ع- می توانست که قاتل خود را با یک ضرب به دو نیم کند؛ اما اراده او اراده خداست. بر خلاف سنت خدایی نمی خواهد عملی انجام دهد. وجودش از اراده خدای بزرگ پر شده است. در بین دعاهای بزرگی که این مظہر انسانیت و اسلام از خود به یادگار گذاشته است، دعای کمیل است که دوستان ما در این شبها از آن استفاده می کنند. دعایی که از نظر عمق هیچ حدی و نهایتی ندارد، دعاهای بزرگی از این مرد به ما رسیده است. تصور کنید مردی را که از نظر قدرت جسمانی و رزم

آوری در دنیا بی‌نظیر است؛ چنین مردی در دل شب اشک می‌ریزد، فریاد می‌کند، سر خود را به داخل چاه فرو می‌برد و ضجه می‌نماید. شما می‌دانید که اگر پیرمردی یا پیرزنی دست به دعا بردارند و چنین سخنانی را بر زبان خویش جاری کنند، امری است طبیعی؛ اما مردی قدرتمند و بی‌نظیر که از ضربت شمشیرش بزرگ‌ترین فرماندهان عرب به خاک افتاده‌اند، با چنین قدرت و با چنین جبروت در مقابل خدای بزرگ خویش این چنین خاضعانه و خاشعانه ذکر می‌گوید، دعا می‌کند، اشک می‌ریزد و لابه می‌نماید. من یک جمله از دعای او را ترجمه یک جمله‌ی او را برای شما می‌گویم که در دنیای عرفان، در سرتاسر تاریخ بی‌نظیر است.

می‌فرماید: «ای خدای بزرگ من به بهشت تو طمعی ندارم، یعنی کارهایی که می‌کنم به طمع بهشت تو نیست، و از دورخ تو نیز نمی‌هراسم، محرك من در این زندگی عشق به توست.»

همه‌ی وجود او را و قلب او را عشق خدای بزرگ پر کرده است. اگر مبارزه می‌کرد، اگر به کام اژدهای مرگ فرو می‌رفت، همه و همه‌ی محرك او عشق خدای بزرگ بود. می‌فرماید :

«ای خدای بزرگ تو مرا بسوزان، تو خاکسترم را به دست باد بسپار؛ یعنی هر شکنجه‌ای و هر عذابی که می‌خواهی بر من روایدار؛ اما مرا یک لحظه از خود دور مکن، زیرا دوری تو را نمی‌توانم تحمل کنم.» آن گاه در جای دیگری می‌فرماید :

«من تاجر پیشه نیستم که به خاطر تجارت تو را عبادت کنم، من عاشق تو هستم و به خاطر عشق به توست که این مبارزه‌ها و این فعالیت‌ها را در زندگی انجام می‌دهم.»

اینچنین انسان‌هایی هستند که وجود آن‌ها و سرتاسر حیات آن‌ها از خدا پر شده است، جز خدا نمی‌خواهند و جز خدا به راه دیگری نمی‌روند، و به راستی مظهر اسلام و رسالت مقدس ما چنین مردی

است. اسلام علی -ع- را نمونه قرار می‌دهد تا به انسان‌ها بگوید که هدف نهائی شما چنین شخصیتی است، درست است که به پایگاه او نمی‌رسید، ولی باید او را هدف قرار دهید و سعی کنید که به جانب او رهسپار شوید. سعی کنید که وجود خود را و قلب خود را آنچنان تربیت کنید که به علی نزدیک شوید، علی الگوی شماست. رمز و نمونه‌ی شماست. از روزی که در خانه‌ی کعبه متولد می‌شود و در خانه‌ی خدا به شهادت می‌رسد، سرتاسر زندگی اش عبادت است، نه فقط مبارزه‌اش حتی استراحتش و خوابش ذکر خداست، عبادت خداست؛ زیرا سرتاسر وجودش را این صفات خدایی پر کرده است و آنچه را که انجام می‌دهد امر خداست، اراده‌ی خداست و چنین انسانی رمز ماست، سمبول ماست، هدف ماست. در این مکتب مقدسی که آن را اسلام می‌نامیم، ما می‌خواهیم که چنین انسان‌هایی به وجود بیایند، و سرتاسر تاریخ مبارزه‌ای است، جهش‌هایی است در پی تکامل که یک چنین انسان‌هایی قدم به عرصه‌ی وجود بنهند، و آن روزگاری است که امام مهدی -عجل الله تعالى فرجه- ظهر می‌فرمایند، روزگاری است که چنین انسان‌ها اجتماع آن روز را پر می‌کنند. انسان‌هایی که وجودشان از صفات خدای بزرگ پر شده است. در چنین اجتماعاتی است که ظلم و ستم ریشه کن می‌گردد و هیچ اثری از ظلم و فساد و طاغوت باقی نمی‌ماند.

علی در روزگار خود بی‌نظری بود، یکتا بود، فقط گروه انگشت‌شماری بودند که حتی از انگشتان دست تجاوز نمی‌کردند که علی را درک می‌کردند، علی را می‌فهمیدند، علی را واقعاً دوست می‌داشتند و پیروی می‌کردند؛ اما عده‌ی آن‌ها بسیار بسیار قلیل بود. علی تنها بود و نمونه‌ی تنها بود او همان بود که در میان نخلستان‌های کنار فرات سر خود را به داخل چاه فرو می‌برد و از اعماق قلب خود ضجه می‌کرد، فریاد بر می‌آورد. این نشانی از تنها بود که در

چنین دنیایی کسی اور ادرک نمی‌کرد، عدالت اور انمی فهمید و حتی نمی‌توانست با حق و حقیقتی که علی نمونه‌ی آن است زندگی کند. شما می‌دانید که طلحه و زبیر پرچمداران صدر اول اسلام بودند. طلحه و زبیر کسانی بودند که پس از کشته شدن هشتمان علی را به زور بر منبر بردندا و ارا مجبور کردند که خلافت را بپذیرد؛ اما درست چند ساعت پس از قبولی خلافت از طرف علی -ع- هنگامی که طلحه و زبیر و عده‌ای دیگر دور او حلقه می‌زنند، برای سیاست مملکت مشورت می‌کنند. علی -ع- یک باره شمعی را که در وسط این مجلس روشن بود خاموش می‌کند، طلحه و زبیر می‌گویند:

«ای علی چرا شمع را خاموش کردی؟» می‌گوید: «تا جایی که برای مصلحت مسلمین سخن می‌گفتم حق داشتیم که از شمع بیت‌المال استفاده کنیم؛ اما آن‌جا که مسئله‌ای خصوصی و فردی مطرح می‌شود، به هیچ وجه اجازه نمی‌دهم که حتی یک لحظه از شمع بیت‌المال برای مصالح خصوصی صرف گردد.» این بزرگترین ضربتی بود که بر طلحه و زبیر وارد می‌شود. این پرچمداران اسلام می‌فهمند که با عدل علی نمی‌توانند زندگی کنند. علی بالاتر از آن است که بتوانند با او زندگی کنند و به همین علت علی را ترک می‌کنند. می‌روند و عایشه را علّم می‌کنند و جنگ جمل را به راه می‌اندازند و آن خونریزی‌های بزرگ که نتیجه‌ی خودخواهی‌ها و خودپرستی‌های یک چنین کسانی بود. خیلی سخت است که کسی بتواند با عدل علی، با حقیقت علی، زندگی کند. مردم آن روزگار نمی‌توانند اورا تحمل کنند، از آن بالاتر برادرش عقیل عقیل برادر علی -ع- بود، که مسلم بن عقیل نماینده‌ی امام حسین -ع- در داستان کربلاست که در کوفه به شهادت می‌رسد. عقیل خانواده‌ی بزرگی داشت و خود او نابینا بود و مقرری ماهیانه‌ای که دولت برای او تعین کرده بود، تکافوی بچه‌های اورانمی داد. او می‌گوید که

برادرم خلیفه‌ی مسلمین است، قدرت دارد، پیش او می‌روم و شاید مقرری خود را به علت بچه‌های زیاد، کمی زیاد کنم. پیش علی -ع- می‌آید و داستان فقر و فاقه‌ی خود را بازگو می‌کند و از مقرری خویش بیشتر می‌خواهد. علی -ع- سکه‌ای را در آتش داغ می‌کند و این سکه را به دست عقیل نزدیک می‌کند. عقیل از شدت این آتش ضجه بر می‌آورد که ای علی با من کور چه می‌کنی؟

حضرت علی -ع- به برادرش عقیل می‌فرماید:

«اگر تو نمی‌توانی که گرمی این سکه را که به دست بشری ضعیف مثل من داغ شده است تحمل کنی، چگونه انتظار داری که من در روز قیامت آتش جهنم را که به فرمان خدای بزرگ برافروخته شده است، تحمل کنم؟»

و این عقیل، این برادری که به علی عشق می‌ورزد، ولی نمی‌تواند با عدل علی زندگی کند، علی را ترک می‌کند و به سراغ **معاویه** می‌رود و این داستان را برای معاویه ذکر می‌کند و همگان اشک می‌ریزند و از بزرگی علی و تقوای علی، از عظمت روح علی سخن می‌گویند. اما همه‌ی آن‌ها می‌دانند که با عدل **علی** نمی‌توانند زندگی کنند. علی بزرگ‌تر از آن است که اجتماع آن روز بتواند وجود شریف او را تحمل کند و به همین علت است که می‌بینم پس از حدود پنج سال جنگ و جدال و مجادله با دشمنان به شهادت می‌رسد، بدون آن که بتواند اجتماع آشفته‌ی آن روز را آن‌گونه که می‌خواهد سرو سامانی بدهد. در نتیجه **معاویه** به حکومت می‌رسد. اسلامی که آمده بود که **قیصر و کسری** را نابود کند و حکومت خدایی را بر این جهان مستقر گرددند، یکباره می‌بینند **معاویه** و **یزید** و بنی امية و بنی عباس می‌آیند و همان حکومت‌های امپراطوری را به راه می‌اندازند و به نام اسلام و از منبر نبی اکرم بر دنیا حکومت می‌کنند. و چه ظلم و جنایت بزرگی است، و همه‌ی این جنایات از این جا سرچشمه می‌گیرد که آن

انسان‌ها این علی بزرگ را درک نمی‌کردند و نمی‌توانستند با عدل او، با حقیقت او، با عشق او، زندگی کنند. خیلی سخت است. در روزگار ما نیز اگر کسی پیدا شود که بخواهد به راستی مظهر حق و عدل باشد، چه بسا که اکثر مردم از او ناراضی شوند، او را تکفیر کنند، او را از خود برانند. بیشتر مردم انتظار دارند که افراد بر اساس مصلحت آن‌ها و مصالح آن‌ها عمل بکنند و سخن بگویند؛ اما اگر کسی باید که جز خدای بزرگ و جز حق و عدل هیچ برنامه‌ای نداشته باشد و مصالح همه را زیر پا بگذارد مردم از او می‌رمند، زده می‌شوند. خیلی کم‌اند کسانی که تسليم عقل و عدالت باشند. خیلی سخت است که با علی بتوانند زندگی کنند. بنابراین تمام مبارزه‌ای که در طول تاریخ در گرفته است، برای این است که این انسان را مورد آزمایش قرار دهند، این انسان را تربیت کنند با ذکر با عبادات، با نماز، با روزه و با انواع و اقسام امور تربیتی تا بتواند این حق را و این عدل را بپذیرد، این انسان آن چنان تربیت شود که همه‌ی وجودش را صفات خدایی پر کند و آماده شود که علی وار زندگی کند، آماده شود که حکومت علی را بفهمد، تسليم عدل علی شود و آن روزگاری است که حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه- ظهور می‌فرماید و روزگاری است که این انسان‌ها به درجه‌ای از رشد رسیده‌اند و این صفات خدایی آن چنان در وجود آن‌ها شعله افکنده است که خود را با عدل و عدالت هماهنگ می‌کنند. اگر رهبری مثل امام ظهور کرد که مظهر عدل و حق بود او را می‌پذیرند، به دنبالش می‌روند، از او اطاعت می‌کنند. و تمام ذکر ما، عبادات ما و روزه‌ی ما برای پروراندن همین نفس ما و وجودان ماست که ما را برای آن روز تربیت کند، که ما را آن چنان تربیت کند که اگر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه- در میان ما ظهور فرمود به دنبالش برویم، از او اطاعت کنیم، در رکابش بجنگیم و طاغوت‌ها را بر زمین بریزیم. اینجا است که ارزش ذکر، ارزش عبادات روزه و نماز

برای ما روشن می‌شود. رسالت مقدس اسلامی ما با این عبادات خویش، این انسان را تربیت می‌کند تا به آن نمونه‌ی عالی و بزرگواری که علی‌ع- است نزدیک شود که کمال مطلوب خلقت است و خدای بزرگ همه‌ی وجود را به خاطر یک چنین انسانی خلق کرده است.

من از خدای بزرگ می‌خواهم که در این ماه مبارک رمضان، ماهی که ماه خداست، ماهی که ما همه میهمان خدا هستیم، ذکر خدا را، عبادت خدا را، عرفان خدا را بر قلوب همه‌ی ما پرتوافکن سازد. ما از خدای بزرگ می‌خواهیم که به یمن این ماه مبارک در میان این طوفان‌های حوادث، ما را هدایت بفرماید.

ما از خدای بزرگ می‌خواهیم که ما را هر چه بیشتر مستعد کند تا حکومت امام زمان را بپذیریم.

از خدای بزرگ می‌طلیم که انقلاب مقدس ما را که یک جهشی در راه رسیدن به همان مدینه‌ی فاضله است، این انقلاب مقدسی که آمده است ما را هرچه بیشتر و زودتر برای آن روز تربیت کند، این انقلاب را پیروز گرداند.

از خدای بزرگ می‌طلیم که کفار را، ابرقدرت‌ها را، دشمنان داخلی و خارجی این انقلاب را از میان بردارد.

از خدای بزرگ می‌طلیم که دشمنان ما و منافقین را که در میان ما توطئه می‌کنند، آتش افروزی می‌نمایند، همه را رسوا سازد، و از خدای بزرگ می‌طلیم که امام امت ما را سلامتی و طول عمر اعطا فرماید. والسلام و عليکم و رحمة الله و برکاته

گفتار دوم

از حکومت علی -ع- تا  
مهدی موعود -عج-

مسجد صدریه - میدان خراسان  
تاریخ ۱۳۵۹/۴/۱۳



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

**الصَّلٰة وَ السَّلٰامُ عَلٰى سَيِّدِ الْأَنْبٰيَا، وَ الْمُرْسَلِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰيهِ وَآلِهِ الطَّيِّبِيْنَ الطَّاهِرِيْنَ**

سخن از انقلاب بود و قبل از دخول به سخن خوش دارم بعضی از امتیازات انقلاب مقدس اسلامی ایران را برای دوستان توضیح دهم تا رسالت مقدسی را که بر عهده‌ی همگان گذاشته شده است بیشتر روشن گردد. انقلاب اسلامی ما امتیازات فراوانی دارد که من برای شما چند یک از این امتیازات را ذکر می‌کنم. شما در انقلاب‌های مختلفی که در عصر ما و در منطقه‌ی ما به ظهر پیوسته است، از الجزایر بگیرید تا کوبا و روسیه و ویتنام و چین و کشورهای دیگر همه جا شاهد بوده‌اید که این انقلاب‌ها با جنگ مسلحانه به پیروزی رسیده است. مبارزه‌ها کرده‌اند، کشته‌ها داده‌اند و سال‌ها به طول انجامیده است تا بالاخره طاغوت خود را و نظام خود را واژگون کرده‌اند و به پیروزی رسیده‌اند. در الجزایر -که ذکر ش رفت- حدود یک میلیون و نیم شهید دادند و مدت نه سال جنگیدند تا به پیروزی رسیدند. در لبنان -کشور کوچکی که فقط سه میلیون جمعیت دارد- در چند سال گذشته بیش از صد هزار نفر کشته شده‌اند، بیش از چهارصد هزار نفر مجرروح و معلول شده‌اند؛ ولی

هنوز هم به نتیجه نرسیده‌اند و اسرائیل و نوکران داخلی اسرائیل هر روز قطعه زمینی را از شیعیان یا از مسلمین به زیر سیطره‌ی خویش در می‌آورند.<sup>۱</sup> در میان تمام این انقلاب‌ها که همه‌ی آن‌ها با جنگ مسلح‌انه و کشت و کشتارهای زیاد همراه بوده است، انقلاب ما بی‌نظیر است؛ انقلابی است که ملتی بدون اسلحه با دست خالی در مقابل دشمنی بزرگ قیام کرده است و در فرصتی کوتاه و با عده شهدایی محدود نسبت به عظمت انقلاب و قدرت دشمن (تعداد شهدا در طول ۱۵ سال به طور تقریب بین شصت هزار تا هفتاد هزار نفر ذکر می‌شود) بزرگترین پیروزی‌ها را علیه بزرگ‌ترین ابر قدرت‌ها و قوی‌ترین طاغوت‌ها معجزه‌آسا به انجام رسانیده است. این یکی از معجزه‌های بزرگ انقلاب اسلامی ماست که در هیچ کشوری، در هیچ نظام دیگری آن را پیدانمی‌کنید. این امتیاز بزرگ، نتیجه‌ی قطعی و منطقی یک حقیقت بزرگ است و آن این که در انقلاب مقدس اسلامی ما ایمان و شهادت بزرگ‌ترین عامل پیروزی به شمار رفته است. کسانی که به خیابان‌ها می‌ریختند، وصیت‌نامه‌ی نوشته‌ند، و میلیون میلیون سینه خود را سپر بلامی کردند و آن تظاهرات پر هیجان را به راه می‌انداختند، در هیچ کجای دنیا نظیر آن دیده نشده است. اینان با دست خالی به قدرت ایمان و اسلحه‌ی شهادت، بزرگ‌ترین و قوی‌ترین دشمنان را به زانو در آوردند. نمونه‌های متعددی است که در انقلاب ما به ظهور پیوسته است که در مقایسه با انقلاب‌های دیگر، هیچ کجا نظیرش را نمی‌توان سراغ گرفت و من یک نمونه‌ی کوچک و کوتاه از انقلاب مقدس ایران را در روزهای اوج انقلاب برای شما ذکر می‌کنم. واقعه‌ای است که در تبریز اتفاق می‌افتد، هنگامی که صفوف تظاهرکنندگان پیش می‌رفتند و دوازده

۱. این سخنرانی در سال ۱۳۵۹ ایراد شده است، و شرایط آن زمان لبان را توضیح می‌دهد.

تانک ارتشی همراه با عده‌ای سرباز راه را بر تظاهر کنندگان می‌بندند، در جلوی صفوف تظاهر کنندگان یک عالم دین حرکت می‌کرد. سربازان از روی تانک‌ها رگبار گلوله را می‌گشایند و دو نفر از جوانان را به خاک شهادت می‌اندازند. عالم دینی که در جلوی صفوف حرکت می‌کرد، عمامه را از سر بر می‌دارد و سینه‌ی خود را چاک می‌زند و به آن سربازان ندامی دهد که اگر می‌خواهید این جوانان را به خاک بیاندازید، از شما می‌خواهم که اول سینه‌ی مرا هدف گلوله قرار دهید و بعد این جوانان را. و این عالم روحانی این سخنان را از ته دل، با ایمان کافی و با سوز قلب ادا می‌کند و آن‌چنان بر دل سربازان می‌نشیند که دست آن‌ها دیگر به ماشه‌ی مسلسل نزدیک نمی‌شود، منقلب می‌شوند، حالت دیگری به خود می‌گیرند، از روی تانک‌ها پائین می‌آیند، لباس خود را عوض می‌کنند و در صفوف مردم محومی شوند و در عرض پنج دقیقه دوازده تانک به تصرف ملت ما در می‌آید. می‌بینید دوازده تانک، عده‌ی زیادی سرباز در عرض پنج دقیقه با فدا کردن دو شهید به تصرف ملت در آمده است. شما خوب می‌دانید که اگر می‌خواستند این تانک‌ها را به قدرت سلاح و در طی نبرد خونین به دست آورند، لااقل هزارها شهید می‌باید می‌دادند، اسلحه‌ی آن‌ها می‌بایست قوی‌تر و آتش آن‌ها شدیدتر از آتش تانک‌ها باشد. و نمونه‌ی این را در نبردهای دیگر در هر کجای دنیا می‌توان سراغ گرفت. هنگامی که سربازان احساس می‌کنند که در مقابل آن‌ها نیرویی است که آن‌ها را به گلوله بسته است، آن‌ها نیز برای حفاظت از جان خود برای حبّ ذات مسلمان می‌جنگند و تا آن‌جا که می‌توانند از رقیب بر زمین می‌ریزند؛ اما این‌جا می‌بینید که فقط دو شهید می‌دهند و در عرض پنج دقیقه دوازده تانک و صدها نفر سرباز را زیر سلطه‌ی خود در می‌آورند. مسلمان پیروزی اینان نتیجه قدرت سلاح و زور مادی و فیزیکی نبوده

است؛ قدرت آن‌ها معنویت و ایمان بوده است و اینان به قدرت ایمان خود و معنویت خویش روح سربازان را به زیر سلطه در می‌آورند. سعی نمی‌کنند که به قدرت اسلحه بر تانک‌ها پیروز شوند، بلکه با قدرت ایمان خویش قلب سربازان را تسخیر می‌کنند و آن‌جا که قلب سربازان و روح سربازان را تسخیر کردید، اسلحه آن‌ها و تانک آن‌ها و نیروی مادی آن‌ها نیز در اختیار شما قرار خواهند گرفت. در این شکی نیست. بنابراین می‌بینیم که انقلاب ما از راه جدیدی وارد شده است و آن مسئله‌ی ایمان است، مسئله‌ی معنویت است. و این قدرت ایمان و معنویت بر جسم دشمن اثر نمی‌کند، بلکه بر قلب دشمن، بر روح طرف مقابل تأثیر می‌گذارد و اورابه زیر سلطه‌ی ملت در می‌آورد و چنین معجزه‌ی بزرگی را در مدتی کوتاه با عده‌ای شهدای نسبتاً اندک به وجود می‌آورد. این یکی از امتیازات بزرگ انقلاب اسلامی ماست. اگر هستند کسانی از چریک‌ها و گروه‌ها و سازمان‌های دیگری که ادعاهای گزارف می‌کنند که با نبرد ملحانه قادر شدند دولت طاغوت را به زیر بکشند اشتباه می‌کند، آن‌ها در خطاهستند. آن سازمان‌های چپی برای پیروزی خویش اقلال پنجاه سال وقت می‌خواستند که در خلال مبارزات چریکی، در مدت پنجاه سال آرام بتوانند قدرتی و سازمانی به وجود آورند تا در مقابل رقیب بایستند. این انقلاب و این پیروزی معجزه‌آسایه کلی خارج از حیطه‌ی قدرت آن‌ها و طرز فکر آن‌ها بود و نه تنها آن‌ها بلکه هیچ کس در دنیا نمی‌توانست چنین پیروزی را برأورد کند؛ حتی خود آمریکا نمی‌توانست. روسيه شوروی نمی‌توانست تصور کند که چنین انقلابی در ایران به پیروزی می‌رسد؛ زیرا همه چیز را آن‌ها می‌توانند در زیر محک تجربه و امتحان خود در آورند جز ایمان و شهادت را؛ زیرا ایمان و شهادت از پدیده‌های مادی نیست که آن‌ها بتوانند جزء پارامترها و عوامل مادی

و فیزیکی خویش به محاسبه درآورند. بنابراین پیش بینی‌های آن‌ها غلط از کار درمی‌آید و انقلاب ما به پیروزی می‌رسد. این یکی از امتیازات بزرگ انقلاب مقدس اسلامی ماست.

یکی دیگر از امتیازات بزرگی که دل انسان‌ها را به درد می‌آورد و آن این که در این دنیا می‌بینیم که مردم از ظلم و ستم جانشان به لب می‌آید، قیام می‌کنند، کشته‌ها می‌دهند، فدایکاری‌ها می‌کنند تا یک نظام طاغوتی را به زیر بیاورند و یک نظام انسانی با آزادی به وجود بیاورند، تا بتوانند در این محیط با آزادی به خوبی و خوشی زندگی کنند؛ اما شما تمام انقلاب‌هایی را که در دنیا و در عصر ما به ظهر پیوسته است در نظر بیاورید. می‌بینید تمام این انقلاب‌ها عاقبت به دیکتاتوری و یک حکومت فاشیستی انجامیده است. از کشور همسایه‌ی ما، صدام سفاک را بگیرید تا کشورهای دوردست. بعد از این انقلاب‌ها یک حکومت دیکتاتوری مطلق به وجود آمده است. در این عراق - که ذکرش رفت - در دوران گذشته و طاغوت آن‌ها زور و دیکتاتوری بود، اما زور و دیکتاتوری که در حال حاضر در همین عراق جریان دارد، به مراتب شدیدتر از زور دیکتاتوری و فسادی است که در نظام‌های گذشته وجود داشته است. به کشورهای دیگر و نقاط دیگر سیر و سیاحتی کنید، همه جا می‌بینید که پس از انقلاب‌ها یک حکومت زور و دیکتاتوری به وجود آمده است. اصلاً آن نظام‌های مارکیستی که در دنیا مدعی انقلاب هستند، در تئوری‌های نظری خویش پیش بینی می‌کنند که دیکتاتوری پلورتاریا، یعنی دیکتاتوری طبقه‌ی کارگر باید باید و اجتماع را اداره کند و از هیچ کس واهمه‌ای نیز ندارند. صراحتاً می‌گویند که پس از انقلاب در نظام آن‌ها یک دیکتاتوری طبقه‌ی کارگر به وجود خواهد آمد. آن هم طبقه‌ی کارگر. چه بگویم! چیزی را که نمی‌توان نامش را طبقه‌ی کارگر گفت واقعاً طبقه کارگر است!

هیئتی، "پلیت بوروی"<sup>۱</sup> به وجود می‌آید و با قدرت کامل دیکتاتوری فاشیستی شدیدی را در اجتماع پیاده می‌کند که نظیر آن را در روسیه‌ی شوروی یا کشورهای دیگر دیده‌اید. بنابراین می‌بینید عده‌ی زیادی هستند که در نظریات خویش بدون پروا نتیجه‌ی انقلاب را یک نظام دیکتاتوری به حساب می‌آورند و در تاریخ نیز شاهد هستید از الجزایر بگیرید - که یک نظام یک حزبی وجود دارد و یک نوع دیکتاتوری - و بعد لیبی، مصر، سوریه و هر کشور دیگری که در آنجا انقلاب شده است این زور، و دیکتاتوری را در آنجا می‌یابید. جز انقلاب اسلامی ایران ، که نه تنها دیکتاتوری به وجود نیاورده است، بلکه آن قدر آزادی داده است که ملت ما از شدت آزادی گله می‌کنند، انتقاد دارند. شما شاهد بوده‌اید و شاهد هستید که دشمنان انقلاب و دشمنان اسلام حتی به خیابان‌ها می‌ریزند و تظاهرات راه می‌اندازند. حتی عده‌ای از آن‌ها مسلحانه به جنگ دولت می‌روند و در کردستان و خوزستان و گنبد کاووس آتش افروزی می‌کنند. یعنی در مورد انقلاب مانه فقط دیکتاتوری به وجود نیامده است، بلکه آن قدر آزادی به حد وفور برای همگان به وجود آمده است که یک نوع هرج و مرج از آن نتیجه شده است. شما شاهد هستید که اکثریت ملت ما از این آزادی بی حد و حصر گله می‌کنند و معتقدند که نباید تا این اندازه آزادی باشد، باید جلوی توطنه گران و منافقین را گرفت. نباید به آن‌ها اجازه داد که مسلحانه علیه انقلاب اسلامی ما دست به توطنه بزنند، هم چنان که همه روزه زده‌اند و می‌زنند.

بنابراین امتیاز دومی را که برای این انقلاب مقدس ذکر کردم و برای تمام شما مفهوم و مدرک است، قضیه‌ی آزادی است که در تمام انقلاب‌های دیگر زور و دیکتاتوری به وجود می‌آید و در نظام

اسلامی ما آزادی، آن هم بیش از اندازه. و هیچ کس نمی‌تواند مدعی شود که در این کشور آزادی وجود ندارد. می‌دانم عده‌ای از چپی‌ها و چریک‌های فدائی خلق هستند که گله می‌کنند و حتی دولت را متهم می‌کنند که جلوی آن‌ها را می‌گیرد؛ اما فقط می‌خواهم به شما بگویم که از حدود دویست روزنامه و مجله‌ای که در این کشور منتشر می‌شود فقط چند عدد از این روزنامه و مجلات جنبه‌ی اسلامی دارد. بیش از ۱۹۰ روزنامه و مجله چپی است که با آزادی کامل حرف‌های خود را می‌زنند و به دولت حتی به رهبر عالی قدر انقلاب اهانت می‌کنند و هیچ کس جلوی آن‌ها را نمی‌گیرد. بنابراین پوچ می‌گویند اگر بگویند که دولت جلوی آزادی آن‌ها را سد کرده است. بنابراین می‌بینیم این انقلاب، انقلابی است که بر خلاف انقلاب‌های دیگر دنیا آزادی داده است، حتی آزادی بی حد و حصر، تا به جایی که ملت ما می‌خواهد این آزادی را مطابق نظم و ترتیبی به در آورد که دشمنان این آب و خاک و ضدانقلاب نتوانند سوء استفاده کنند. این قضیه‌ی دوم است، امتیاز دومی که انقلاب مقدس ما را برابر همه‌ی انقلاب‌های دیگر امتیاز می‌بخشد.

یک امتیاز دیگری را نیز ذکر می‌کنم که سخن بیشتر در این باره است و آن در نفس انقلاب است. اصولاً در کشورهای مختلف هر کس هدفی دارد، مارکسبت‌ها می‌خواهند که طبقه‌ی سرمایه دار را از بین ببرند و طبقه‌ی کارگر را به جای آن جایگزین کنند. بنابراین انقلاب به راه می‌اندازند. گروه‌های دیگر، کشورهای دیگر کسانی هستند که برای کسب قدرت وارد مبارزه می‌شوند تا عده دیگری را از بین ببرند و خود مصدر قدرت شوند. تمام این جنگ و جدالها که آن‌ها به راه می‌اندازند، به خاطر مصالح مادی و شخصی و حزبی آنهاست. آن‌ها می‌جنگند، مبارزه می‌کنند که طبقه‌ای را بر طبقه‌ی دیگر مسلط کنند. خانواده‌هایی را بر خانواده‌ی دیگر مسلط کنند، یا

فردی باید و قدرت را به دست بگیرد و خود مصدر همهی امور گردند. بنابراین در تمام این جنگ‌ها و جدال‌ها و منازعاتی که در جهان صورت می‌گیرد، منفعت طبقه یا منفعت حزب، با منفعت دسته و گروه و فرد مطرح می‌شود، جز در انقلاب اسلامی ما. می‌بینید در این انقلاب هیچ حزبی نیست که انقلاب را رهبری کند، هیچ دسته و گروهی نیست که بتواند قدرتی برای خویش کسب نماید. کسانی که به صحنه‌ی مبارزه می‌آیند، کسانی که سینه‌ی خود را سپر بلا می‌کنند، به خاطر خدا وارد مبارزه می‌شوند نه به خاطر مصلحت شخصی خود، نه به خاطر مصلحت شخصی طبقه‌ای معین، نه به خاطر مصالح حزبی خاص؛ به خاطر خدای بزرگ بدون آن که از کسی و از چیزی انتظاری داشته باشند سینه‌ی خود را سپر بلا می‌کنند و آماده‌ی شهادت می‌شوند. شما در روزهای اوچ انقلاب اسلامی ما شاهد بوده‌اید کسانی که به خیابان‌ها می‌ریختند، وابسته به حزب و دسته‌ای نبودند، وابسته به طبقه‌ی خاصی نبودند، از همه‌ی طبقات، از همه‌ی قشرها و از همه‌ی اطراف از کوچک و بزرگ و از زن و مرد به صحنه‌ی نبرد می‌آمدند.<sup>۱</sup> آیا می‌توانید فکر کنید که اینان از کسی یا از چیزی انتظاری داشتند؟ به هیچ وجه. در همین میدان شهدا در خیابان هفدهم شهریور (ژاله سابق) که فاجعه‌ی خونین به بار می‌آورد و هزاران نفر به خاک شهادت می‌افتد، مردی را می‌بینید از جنوب شهر که دوان دوان به سوی شمال رهسپار است و در مسیر خود از هر کسی می‌پرسد که میدان ژاله کجاست. از او می‌پرسند که‌ای مرد چرا اینقدر مضطرب و نگرانی؟ چرا این قدر عجله داری؟ چرا می‌دوی؟ می‌گوید به سوی شهادت می‌روم، خود را برای شهادت آماده کرده‌ام و انتظار دارم که خود را به این صحنه‌ی مقدس

۱. نظری این حادثه‌ی زیبا با حضور رزم‌نگان مخلص بسیجی از هر صنف و طبقه در طول دفاع مقدس از میهن اسلامی به خوبی دیده می‌شود.

برسانم و به افتخار شهادت نائل آیم. چنین مردی از کسی انتظاری نداشت، از طبقه‌ای از حزبی و از فردی و از رهبری انتظاری نداشت، فقط به خدای خود فکر می‌کرد و اگر انتظاری داشت اجر خود را از خدای بزرگ می‌خواست، از هیچ کس حتی از رهبر عالی قدر انقلاب انتظاری نداشتند، فقط خدای را در نظر می‌گرفتند. در همین میدان ژاله (شهدا) که ذکرش گذشت جوانی هدف گلوله قرار می‌گیرد و بر خاک می‌افتد. هنوز نیمه جانی در او بوده است. تمام قوای خود را متمرکز می‌کند و بر پای می‌ایستد. تا آخرین لحظات حیات خود را در نماز به سر آورده. می‌خواهد که صلات شهادت به جای آورده به نماز می‌ایستد و با آن خلوص و اخلاص که خون از بدنش سرازیر است و نماز شهادت به جای می‌آورده، رگبار گلوله او را هدف قرار می‌دهد و به خاک شهادت در می‌غلتند؛ در حالی که بر زبانش و لبانش صلات شهادت جاری بوده است. چنین کسی از طبقه‌ای خاص، از طبقه‌ی کارگر باشد یا کارفرما، یا گروهی معین، یا رهبری به خصوص انتظاری نداشته است، فقط و فقط به خاطر خدای بزرگ وارد صحنه‌ی مبارزه شده است و جان خود را این چنین فدا کرده است. آن شصت هزار، هفتاد هزار نفری که در طول انقلاب اسلامی ما به شهادت رسیدند، تمام آنها این چنین بودند. هیچ یک نظری خاص و انتظاری مخصوص از فرد معینی یا از حزب معینی یا از دولت معینی نداشتند، و همین امری را که بیان می‌کنم در دنیا بی نظیر است. این سبب می‌شود که بزرگترین تغییر و تحول نفسی را در درون این انسان‌ها به وجود بیاورد، انسانها بی‌بسازد که این انسانها به خاطر منافع مادی خود یا منافع طبقه‌ی خاص و معینی وارد صحنه مبارزه نشوند، هدف آنها فقط و فقط خدا باشد و بس. و این تغییر نفس آن چنان مهم است که هدف مقدس انبیا را تشکیل می‌دهد. قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ وَمَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ»

«خدای بزرگ هیچ تغیر و تحولی را، هیچ قومی را متحول و متغیر نمی کند مگر آن جا که نفوس مردم متغیر می شود، آن گاه خدای بزرگ پیروزی و انقلاب را برای آنها ارزانی می دارد.»

این خصوصیت بزرگ در انقلاب مقدس ما به وجود آمده است و شما دیدید که مردمی که به سوی شهادت رفتند و میلیون‌ها نفری که آمده شهادت شدند جز خدای بزرگ هدفی نداشتند، و آن انقلابی و آن حرکتی که مردمی را به این درجه‌ی رشد برساند که حبّ ذات را زیر پا بگذارند، مصالح شخصی خود را فدا کنند، همه چیز دنیوی را زیر پا بنهند و فقط به خاطر خدای بزرگ وارد مبارزه شوند، این تغیر و تحول نفسی بی‌نظیر است. این بزرگترین جهشی است که یک حرکت و یک انقلاب می‌تواند در مردمی به وجود بیاورد. اگر شما به سیر تحول انبیا در طول تاریخ نگاه کنید می‌بینید هدف مقدس انبیا همین بوده است که این انسان‌ها را تغیر و تحول دهنده و از حالت مادی و لجنی، به انسانی خداگونه مبدلش کنند. در این سیر تکاملی که از لجن به معراج انسان در حرکت است، انبیا آمده‌اند که این تغیر و تحول را در انسانها به وجود بیاورند و این جهش‌ها را در تاریخ تکاملی این انسان‌ها ایجاد کنند، و انقلاب مقدس ما مفتخر است که یک چنین جهش بزرگی را به وجود آورده است، یک چنین تغیر و تحولی را در نفوس انسان‌ها ایجاد کرده است، و این هدفی است که انبیا بزرگ به خاطر آن مبوعث شده‌اند.

اکنون که سخن از انقلاب گفتم و به خصوص انقلاب مقدس اسلامی ما مطرح می‌شود، اضافه می‌کنم سه جنبه‌ی مختلف برای یک انقلاب باید در مد نظر قرار بگیرد. اول تغیر و تبدیل فیزیکی سلطه و قدرت؛ یعنی در یک کشوری سلطه‌ای وجود دارد که در کشور ما طاغوت و رژیم شاهنشاهی بوده است. اولین تغیر و تحول انقلابی

تغییر سلطه است، مادی است، می‌توان آن را دید، می‌توان آن را مشاهده کرد، و در تمام انقلاب‌های دنیا نیز این تغییر و تحول فیزیکی به وجود می‌آید و برای همگان ملموس است. همه آن را می‌توانند ببینند. هنگامی که **ملک فاروق**، در مصر سقوط می‌کند و **عبدالناصر** به جای او می‌نشیند، هر کسی می‌بیند که یک سیستم سلطنتی و شاهی به یک سیستم جمهوری مبدل می‌شود، پادشاهی می‌رود و رئیس جمهوری می‌آید. این تغییر سلطه‌ی فیزیکی و مادی است که برای همگان ملموس است. قسمت دوم از یک انقلاب، تغییر و تحول نظام، یعنی روابط و ضوابط قانونی اجتماع است. شما می‌دانید که هر سیستمی و هر حکومتی برای خود روابطی دارد، قوانینی دارد، سیستمی دارد، نظامی دارد، نظام اقتصادی خاص دارد، نظام حکومتی مخصوص به خود دارد. هنگامی که انقلاب می‌شود، این نظام واژگون می‌شود و یک نظام انقلابی دیگری به جای آن جایگزین می‌گردد. مثلاً می‌بینیم در روسیه شوروی، یک نظام فشوردالی برقرار بوده است که بعد از انقلاب سوسیالیستی جایگزین می‌شود. در کوبا و همین طور در هر کجای دیگری می‌توان نمونه‌ای را سراغ گرفت. قسمت دوم تغییر نظام است و تغییر قوانین و روابط و ضوابط است که درست است که مادی نیست، ولی با مادیات سر و کار دارد. قوانین و ضوابطی است که اصول مادی را معین می‌کند، نظام مادی و اقتصادی را مشخص می‌کند، قوانین است، ضوابط است. البته در رابطه با انقلاب اسلامی ما باید بگوییم که هم اکنون دست‌اندرکار آن قسمت دوم هستیم؛ یعنی قسمت اول که تغییر سلطه بوده است به پایان رسیده، طاغوت به زیر کشیده شده و نظام جدید جمهوری اسلامی به جای آن جایگزین شده است؛ اما قسمت دوم که تغییر نظام است، هم چنان باقی و پا بر جاست. نظام ما همچنان تغییر نکرده است، همان نظام قدیم در ادارات ما و در ارتش ما و در

حکومت ما وجود دارد و برنامه‌ی ما از این قرار است که با کمک مجلس و نمایندگان ملت بتوانیم این نظام اداری را زیر رو و کنیم؛<sup>۱</sup> زیرا همگان می‌دانند که این نظام اداری نظام کارآمدی نیست، نظامی است که به درد نمی‌خورد، نظامی است که نمی‌تواند پا به پای انقلاب به پیش بیاید، جواب‌گوی احتیاج عصر مانیست. درست است که در ادارات ما وزیر آدم مؤمنی است و معاون او و معاونین او نیز آدم‌های صالحی هستند؛ اما با یک وزیر و معاونین او قضیه تمام نمی‌شود. درمان دردها را نمی‌توان با یکی دو نفر به پایان رسانید، باید نظام را واژگون کرد و برای تغییر یک نظام، نظام اقتصادی، نظام حکومتی، نظام فرهنگی، تمام این نظام‌ها باید در خلال دراست و مطالعه و تحقیق به خود جامه‌ی عمل بپوشانند. و البته وقت می‌گیرد؛ زیرا نظامی را که ما می‌خواهیم برقرار کنیم، الگویی برای اسلام خواهد بود، بنابراین نمی‌تواند از روی هوا و هوس معین شود، نمی‌توان هر چه را که خود بخواهیم برقرار کنیم و خدای ناکرده آبروی اسلام را و رسالت مقدس خویش را بریزیم. بنابراین باید مطالعه کرد، باید تحقیق کرد و به نظامی مترقبی دست یافت. بنابراین قسمت دوم از انقلاب یک کشور تغییر نظام و تغییر سیستم آن کثور است، که وقت می‌گیرد و هم اکنون ملت ما دست‌اندرکار این انقلاب دوم است.

اما قسمت سوم که تأکید سخنمن در قسمت سوم است، انقلاب درونی است. انقلاب نفانی، انقلاب معنوی که در انسانها به وجود می‌آید. تا آن‌جا که انقلاب جنبه‌ی مادی دارد و فقط ظواهر را تغییر می‌دهد، ما آن را انقلاب نمی‌دانیم و هم‌چنان که نظریش را در کشورهای دیگر مثال زدیم. به فرض این که چنین انقلاب‌هایی به پیروزی برسند و به فرض آن که سلطه‌ای سقوط کند و سلطه‌ی

---

۱. این سخنرانی - قبلاً نیز تذکر داده شد - در سال ۱۳۵۹ ایراد شده است.

دیگری جایگزین آن شود، نتیجه‌ی ملموسی از آن عاید نخواهد شد. انقلاب را هنگامی ما یک انقلاب اصیل می‌نامیم که انقلاب درونی و معنوی نیز برای انسان‌ها به وجود بیاورد. و همچنان که در مقدمه ذکر کردیم انقلاب مقدس اسلامی ما، انقلابی است که این تغییر و تحول نفسانی را پیش از پیروزی انقلاب به اوچ خود رسانده است. و ما این را انقلاب می‌گوییم؛ زیرا این تغییر و تحول در نفوس انسان‌های ماست، در نفوس میلیون‌ها انسان ما به وجود آمده است، و این انقلاب درونی و معنوی به مراتب مهم‌تر از انقلاب مادی و فیزیکی است که در قسمت اول و دوم به ظهور می‌رسد.

در نقاط مختلف دنیا هستند کسانی و رهبرانی که می‌توانند این انقلاب فیزیکی را رهبری کنند، همچنان که در روسیه کردند، در کوبا کردند، در کشورهای دیگری نمونه نشان داده است؛ اما انقلاب اصیل اسلامی ما باید این انقلاب درونی و معنوی را در بعدی عمیق‌تر و وسیع‌تر از بعد مادی و فیزیکی خود در انسان‌ها ایجاد کند. در این موقع است که ما آن را انقلاب می‌نامیم، در این موقع است که به آن مفتخریم و آن را امتیازی برای خود می‌شماریم، و آن را جهشی در راه تکاملی انسان‌ها، در راه مدینه‌ی فاضله و ظهور امام مهدی سعجل الله تعالیٰ فرجه- به حساب می‌آوریم. اگر انقلاب درونی به همراه انقلاب ما نباشد، در سیر تکاملی به هیچ وجه نمی‌تواند مثمر ثمر باشد. آن قسمت مهم است و می‌تواند ما را در جهش تکاملی خود کمک کند که این تغییر و تحول درونی را در انسان‌های ما ایجاد کند. اینجا است که بر این انقلاب مقدس تکیه می‌کنیم و این انقلاب مقدس را قدمی بزرگ در راه ظهور بزرگ‌ترین مظہر انسانیت، بزرگ‌ترین رمز اسلام، بزرگ‌ترین رهبر عالی‌قدّری که عالم را از عدل و داد پر خواهد کرد به شمار می‌آوریم.

ما شیعیان جهان به دو چیز مفتخریم که مسیر حیات و سیر

تکاملی ما را مشخص می کند: یکی حضرت علی -ع- است، علی -ع- در نظر ما رمز اسلام، مظہر انسانیت و بزرگترین تجلی است که خدای بزرگ برای انسانها ارائه داده است. و چنین شخصیتی که نمونه‌ی عدل و داد است، در مدتی کوتاه توانسته است که حکومتی را بر اساس عدل و قسط اسلامی به وجود بیاورد و در تاریخ به یادگار بگذارد. و به همین سبب در مکتب فلسفی ما این حکومت را یک فلسفه‌ی تحقیقی می‌گوییم؛ یعنی حقیقتی که جنبه‌ی تحقق به خود گرفته است، ذهنی نیست، نظری نیست، عینیت دارد، تحقیقی است و هر کسی که بخواهد می‌تواند به زمان این مرد بزرگ مراجعه کند و حکومت عدل و داد او را ببیند. بنابراین این نمونه‌ی بزرگ در دسترس تاریخ، در برابر دیدگان ما قرار دارد و بعد نمونه‌ی دیگری متعلق به ما و اعتقاد ما شیعیان جهان است و آن حکومتی است که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه- به نام مدینه‌ی فاضله در این جهان پیاده خواهد کرد. بنابراین زندگی ما انسان‌ها بین دو مسیر، بین دو نمونه، بین دو رمز در حرکت است؛ یکی حکومت علی -ع- و دیگری حکومت امام زمان که در آن روزگار ظلم و ستم از این جهان ریشه‌کن خواهد شد و عدل و داد در سرتاسر گیتی دامن خواهد گشترد. ما سعی می‌کنیم که از این حکومت نمونه‌ی علی -ع- که متأسفانه منحرف شده است، خود را به حکومت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه- برسانیم، متنه‌ی حکومتی که الی الابد برقرار خواهد شد. و هر حرکتی و هر جهتی که ما را به سمت جلو هدایت کند، هر جهتی که این تکامل نفانی را در انسان‌های ما ایجاد نماید - که به حکومت امام مهدی نزدیک‌تر شوند- فرج امام زمان تسریع خواهد شد. این جاست که وظیفه‌ای بزرگی بر دوش یکان یکان ما قرار می‌گیرد که برای تسریع در فرج و ظهور امام باید این جهش تکاملی را در قلوب انسان‌ها تسریع کرد، و این وظیفه‌ی همه‌ی

انسانهاست. انقلاب مقدس اسلامی ما - هم چنان که شرح دادم و همچنان که شاهد بوده‌اید - بزرگ‌ترین جهش را در این مسیر به وجود آورده است و از این نظر مقدس است که به مقدار زیاد فرج امام را تسريع کرده است؛ زیرا تغییر و تحولی را در درون انسان‌ها ایجاد نموده است که هیچ انقلاب دیگری و هیچ حرکت و نهضت دیگری و هیچ شخصیت دیگری قادر نبوده است که یک چنین تغییر و تحول بنیادی را در قلوب مردم و در نفوس مردم به وجود بیاورد. بنابراین ما از یک نقطه که حکومت امام علی بن ابی طالب -

علیه السلام - است، حرکت کرده‌ایم و می‌خواهیم خود را به آن مدینه‌ی فاضله‌ی مقدس برسانیم و سعی می‌کنیم هر چه شدیدتر هرچه سریع‌تر این تغییر و تحول نفسی را در درون خود ایجاد کنیم تا امام زودتر ظهر کند؛ زیرا هیچ کس نمی‌خواهد که در یک محیط ظلم و فساد زندگی کند. همه آرزو دارند که در مدینه‌ی فاضله زندگی کنند، در جایی که زور نباشد، ستم نباشد، فساد نباشد، استعداد انسانها به قدر امکان به کار بیفتند، آزاد باشند و تمام کمالات نفسانی آن‌ها بتوانند به آزادی اوچ بگیرد و به معراج ببرود. این آرزوی همه‌ی انسانهاست. و خود امام زمان نیز ناراحت است، از ظلم و ستمی که بر مردم مامی گذرد، از این جنایت‌ها و خیانت‌ها و ظلم‌ها و خونریزی‌ها که در دنیای ما جریان دارد. امام زمان رنج می‌برد. او آرزو می‌کند که هر چه زودتر ظهر بفرماید، هر چه زودتر بتواند که ریشه‌ی ظلم و فساد را بر اندازد؛ اما او مشاهده می‌کند که این انسان‌ها آمادگی پذیرش او را ندارند. هنوز تغییر و تحول کافی در نفوس آن‌ها به درجه‌ی تکامل نرسیده است که ظهر او را ایجاب کند. او متظر است که ظهر کند، او بی قرار است که هر چه زودتر عدل و داد را در این دنیا بگستراند. و این وظیفه‌ی ماست که این تغییر و تحول را هر چه سریع‌تر انجام دهیم تا در ظهر او تسريع

شود.

نمونه‌ای را که گهگاهی برای دوستان ذکر می‌کنیم، زندگی امام علی -ع- است از آنجا که علی -ع- را با امام **محمد** عجل الله تعالی فرجه مقایسه کردیم، در زندگی علی -ع- نیز می‌بینیم که این مرد بزرگ سی و پنج سال خانه نشین می‌شد، سکوت می‌کند، در کنج انزوا می‌خزد، در مدت بیست و پنج سال علی -ع- دلخوش نبود، راضی نبود، از ظلم و فسادی که در اجتماع آن روز می‌گذشت رنج می‌برد، شکنجه می‌دید، در نیمه‌های شب به میان صحرا می‌رفت و سر خود را در داخل چاه فرو می‌برد و آن چنان ضجه می‌کرد که حتی دل سنگ هم آب می‌شد. او ناراحت بود، ناراضی بود؛ اما محیط آن زمان نمی‌توانست که عدل علی را پذیرد، وجود علی را تحمل نمی‌کرد؛ حتی در لحظاتی که عده‌ای از مسلمین، بزرگان از مهاجر و انصار در سقیفه جمع شدند تا خلیفه‌ای معین کنند و **ابوبکر** را معین کردند، عده‌ای از طرفداران علی -ع- بر او خرد می‌گرفتند که چرا قیام نمی‌کند؟ چرا حق خود را نمی‌گیرد؟ و علی -ع- در جواب آنها می‌فرماید که اگر بیست و پنج نفر طرفدار داشت، مسلمان قیام می‌کرد؛ اما متأسفانه طرفداران علی -علیه السلام- از انگشتان دست تجاوز نمی‌کردند. نظیر سلمان و اباذر و عماد یاسو چند نفر بودند که علی را تحمل می‌کردند؟ حتی شاهد بودند **طلحه** و **زبیر** دو صحابی بزرگ که علی را بر بالای منبر کردند تا خلافت مسلمین را پذیرد - همین طلحه و زبیر، آن‌جا که منافع و مصالح آن‌ها با خط مکتبی علی -ع- مطابقت نمی‌کند آن‌ها علیه علی -علیه السلام- جنگ جمل را راه می‌اندازند؛ چه خونریزی‌ها، چه جنایت‌ها و چه خیانت‌ها؛ بنابراین اگر علی -علیه السلام- بیست و پنج سال خانه نشین می‌شد، از آن نظر نبود که به سرنوشت مسلمین اعتنا نمی‌کرد. دلش می‌سوخت، شکنجه می‌دید؛ اما مردم روزگارش شایستگی او را

نداشتند، آماده‌ی پذیرای عدل او نبودند. در زمان ما نیز اگر امام زمان ظهور نمی‌کند، دلیل آن نیست که به سرنوشت مسلمین بسی اعتنا است. او مراقب مسلمین است. او از درد و شکنجه‌ی مسلمین رنج می‌برد و حتی مطابق با احادیث ما و طرز فکر ما و اعتقادات ما هر کجا که ببیند رهبر اسلامی، مجتهد فقیه، دچار خطای می‌شود که در اثر خطای او به مسلمین و به اسلام ضرری و خسارته وارد می‌شود، امام به ترتیبی آن رهبر را هدایت می‌نماید. این عقیده‌ی ما شیعیان است. بنابراین امام زمان، مراقب ماست، شاهد اعمال ماست و از فادها و سقوط و ناراحتی‌ها رنج می‌برد و شکنجه می‌بیند. فقط منتظر است که ما آمادگی آن را داشته باشیم که بتواند ظهور کند و مکتب مقدس خود را در این جهان پیاده نماید.

شما می‌دانید که بر اساس احادیث ما هنگامی ظهور می‌فرماید که سیصد و سیزده نفر به ندای او لبیک می‌گویند، هنگامی که سیصد و سیزده کادر پیدا می‌کند، سیصد و سیزده نفری که بتوانند او را درک کنند، بتوانند اوامر او را پیاده نمایند، آن گاه ظهور می‌فرمایند. احتیاج به سیصد و سیزده کادر دارد. کادرهای او چه کسانی هستند؟ کسانی که از یک طرف فقیه‌اند و متقدی هستند. در اجتماع ما شاید بیش از سیصد و سیزده نفر فقیه و مجتهد و متقدی وجود داشته باشد؛ اما برای امام زمان کافی نیست. امام زمان مجتهدی می‌خواهد که مدیر هم باشد، سیاستمدار هم باشد، کسی باشد که بتواند منطقه‌ای از این زمین را اداره کند، کسی باشد که بتواند حکومتی را به دست گیرد. در زمان ما دولتمردان فراوان‌اند، سیاستمداران دنیا را پر کرده‌اند؛ اما اینان کسانی هستند که تقدارند، مجتهد نیستند، فقیه نیستند و امام زمان نمی‌تواند از چنین کسانی استفاده کند. فقهاء نیز زیادند؛ اما مدیر نیستند، اهل دولت و حکومت نیستند. آن‌ها نیز برای حکومت و مدیریت آماده نیستند. باید دولتمردانی به وجود بیایند که

فقیه و مجتهد باشند؛ یعنی اجتماع ما به درجه‌ای برسد، به آن درجه‌ای از تکامل برسد که فقیه دولتمرد، و دولتمرد فقیه و مجتهد باشد. و از این افراد هنگامی که یکی را بباید، قادر خواهند بود که کشوری را اداره کنند و واضح است که اگر سیصد و سیزده نفری این چنین در دنیا وجود داشته باشند، قادر خواهند بود که همه‌ی کشورهای دنیا را با عدل و داد اداره کنند. بنابراین اگر امام زمان ظهور نکرده است، به خاطر آن است که این سیصد و سیزده کادر به وجود نیامده است. دلیل بزرگ‌تر آن است که هنوز تغییر و تحول نفسی در قلوب و نفوس مردم جهان به وجود نیامده است، رشد عمومی و تکامل انسانی برای پذیرش عدل و داد و رهبری عادل جهانی و آمادگی روحی حاصل نشده است. البته اینجا به یک تناقض بزرگ بر می‌خوریم که این تناقض بدین ترتیب قابل حل است، که از یک طرف ظلم و فساد دنیا را فرامی‌گیرد و از طرف دیگر رشد مردمی در انسان‌ها زیاد می‌شود و تغییر تکامل نفسی در انسان‌ها ایجاد می‌گردد. این یک پارادکس است، یک تناقض است که از یک طرف ظلم و فساد زیاد می‌شود و از طرف دیگر تکامل نفسی در درون انسان‌ها به اوج می‌رسد. معنی آن این است که این نظام‌هایی که در دنیا وجود دارند و آمده‌اند و می‌روند این نظامها بطلان خود را به اثبات می‌رسانند. همه ثابت می‌کنند که جز ظلم و فساد نتیجه‌ای از آن‌ها عاید نخواهد شد و در ضمن همه‌ی مردم دنیا به آن درجه رشد و آگاهی می‌رسند که بطلان این نظام‌ها را درک می‌کنند، به ظلم و ستم طاغوت‌ها بپی می‌برند. آن گاه آماده می‌شوند که اگر رجلی، رهبری، مرد بزرگی مثل امام **محمد** عجل الله تعالی فرجه - ظهور بفرماید به دور او جمع شوند و این نظام‌های طاغوتی را رها کنند. امام زمان ظهور نمی‌کند که همه انسان‌ها را از دم تیغ بگذراند، هنگامی ظهور می‌فرماید که اکثریت انسان‌ها با رشد و

آگاهی خویش پذیرای حکومت او هستند، تشهی حکومت او هستند.

از نظر اجتماعی عادتاً انقلاب موقعي به وجود می‌آيد، یا ظهور امام موقعي رخ می‌دهد که دو پدیده وجود داشته باشد: اول تشنگی است. انسان‌ها باشد تشهی باشند. به آن درجه از تشنگی رسیده باشند که ظهور او را له بزنند، عاشق او باشند، بخواهند که او هر لحظه ظهور کند. در زمان نبی اکرم شما شاهد بوده‌اید که مردم آن زمان تشهی چنین رسالتی بودند. ظلم و فساد به آن درجه رسیده بود که مردم خسته شده بودند. توان آن‌ها به پایان رسیده بود. حکومتهايی مثل قيسرو ڪسوا مردم را بدبرخت و بینوا کرده بودند و همه مردم دنیا تشهی اين رسالت مقدس بودند و می‌خواستند که به دور او جمع شوند و خود را از طاغوت‌ها نجات دهند. اين غلط است که عده‌اي می‌گويند اسلام با قدرت شمشير پيشروي کرد، اسلام با قدرت رسالت خویش پيشروي کرد. بزرگترین پيشرفت‌هايی که اسلام در سرزمين‌هاي مختلف داشته است، فقط و فقط در سايه‌ي رسالت مقدس خود بوده است نه با زور سلاح. مردم تشهی بودند و به دنبال او می‌رفتند، تشهی بودند و اين رسالت مقدس را می‌پذيرفتند. بنابراین اول تشنگی است. باید مردم ما تشهی شوند و ارزش و اهميت چنین رسالتی را درک کنند تا امام ظهور بفرماید. دوم الگو است؛ قبل از آن که مردم جهان به نظامي بگروند، انقلابی را پذира شوند، لازم است که شما الگويي برای آن‌ها به وجود بياوريد. هنگامی که از نبی اکرم مثال می‌زنیم، این الگويی را که به وجود آورد را بررسی کنیم. نبی اکرم الگويی به وجود آورد، الگويی کوچک بود در مدینه کوچک، الگويی اسلامی به وجود آورد که همه‌ی مسلمانان از مهاجرين و انصار با هم برادر بودند، برابر بودند، همديگر را دوست می‌داشتند، در آن محبيط اخلاص و صفا زندگی

می کردند. هنگامی که سفرای کشورهای خارج به مسجد مسلمانان می آمدند، اختلاف نبی اکرم و دیگران را درک نمی کردند، و هنگامی که می دیدند همگان بر زمین نشسته اند با این خلوص و صفا زندگی می کنند، این الگو در ذهن آنها می ماند و با کشور خود مقایسه می کردند و به این نتیجه می رسیدند که این الگوی مقدس جواب گوی مشکلات اجتماعی آنان است. بنابراین هنگامی که ما می خواهیم ایدئولوژی خود را به پیش ببریم، باید الگو نشان دهیم. آن کسانی که می خواهند با نظریات صرف، با توری تنها دشمنان را مت怯اعده کنند که به ایدئولوژی اسلام بگروند، سخت در اشتباه‌اند، باید الگو نشان داد. و انقلاب مقدس اسلامی ما نظامی و الگویی به دنیا ارائه داده است. فراموش نکنید مثال‌هایی برای شما می‌زنم که آموزنده است / انقلاب اسلامی ما می‌آید و الگویی به جهان عرضه می‌دارد، می‌گوید :

«نه شرقی نه غربی»، حرف کوتاهی است، ولی قبل از انقلاب مقدس ما هیچ کس در جهان قدرت نداشت که چنین الگویی را ارائه دهد. شما شاهد هستید تمام انقلاب‌هایی که در دنیا به وجود آمده است، اگر خواسته‌اند علیه امریکا بجنگند به روسیه تکیه کرده‌اند. انقلاب فلسطین یکی از این نمونه‌هاست. برای آن که علیه امریکا یا علیه صهیونیسم بجنگند به روسیه تکیه می‌کنند و شما شاهد بوده‌اید که به همین علت مجبور می‌شوند موضع گیری‌هایی بگذارند که برای ملت ما و انقلاب ما مسخره است. در مورد افغانستان یک باره می‌بینید که از روسیه سوروی غدار و سفاک طرفداری می‌کنند و انقلابیون مسلمان را که همه روزه صدها شهید می‌دهند، آنها را به زیر پا می‌گذارند، فراموش می‌کنند، چرا این چنین است؟ زیرا دیدگاه فلسفی آنها با دیدگاه فلسفی ما تفاوت دارد. آنها به روسیه سوروی کمونیستی تکیه کرده‌اند. از روسیه سوروی پول و

اسلحة می‌گیرند. بنابراین باید خط مثبت روسيه شوروی را نیز بپذيرند و اين فقط انقلاب مقدس اسلامی ماست که جرأت می‌کند، شجاعت دارد که يك چنین الگوی جدیدی را به جهان عرضه بدارد و شما خواهید دید که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ما انقلاب‌های دیگری به وجود خواهد آمد که این الگو را نمونه قرار خواهد داد.

در مقدمه سخن امتیازات بزرگی را برای انقلاب مقدس اسلامی ایران ذکر کردم. تمام این امتیازات الگوهای جدیدی است که این انقلاب مقدس به جهان عرضه می‌دارد، و این الگوهاست که بزرگترین جهش تکاملی انسان‌ها را به سوی مدینه‌ی فاضله امام مهدی -عجل الله تعالى فرجه- مهیا می‌نماید. بنابراین از یک طرف ما باید تشهی ظهور او شویم و از طرف دیگر باید الگوهایی به وجود بیاوریم که این الگوها ظهور او را، فرج او را تسريع بکند. و این انقلاب مقدس اسلامی ما يك نمونه‌ی آن است.

نکته‌ای که را در آخر سخن باید ذکر کنم این که ما در چنین شرایطی قرار داریم؛ بین حکومت علی -ع- یعنی الگوی پنج ساله‌ی عدل امام علی -علیه السلام- و مدینه‌ی فاضله‌ای که متظر آن هستیم. می‌دانیم که امام زمان -عج- در میان ما وجود دارد، حضور دارد، زندگی می‌کند و مراقب اعمال و رفتار ماست و هر کجا که رهبری ما اشتباهی کرد، به طریقی خویشن را می‌نمایاند و خطای رهبر را جبران می‌کند. شما شاهد معجزه‌هایی بوده‌اید که در طول انقلاب حتی در ماه‌های گذشته در کشور ما به وقوع پیوسته است آیا فکر می‌کنید که این معجزه‌ها بدون دلیل و بدون سبب بوده است؟ علم و قوانین عالم اثبات می‌کنند که هیچ چیز بدون علت و بدون دلیل نمی‌تواند به وجود بیاید. ممکن است که ما علت آن را ندانیم؛ ولی علتی دارد و علت بزرگ آن، آن است که امام زمان ما با اشرافی

که بر رهبری ما دارد، این رهبر را هدایت می‌فرماید و خطاهای او را جبران می‌کند، سبب می‌شود که این معجزه‌ها به وجود بیاید تا این رسالت مقدس، این انقلاب بزرگ به پیروزی برسد و این جهش تکاملی در راه ظهور او و پیاده کردن مدینه‌ی فاضله‌اش به وجود بیاید.

امام زمان سعج - در میان ما زندگی می‌کند، حضور دارد، وجود دارد؛ ولی اکثریت مانمی‌فهمیم، وجود او را لمس نمی‌کنیم و این بزرگ‌ترین نقص، بزرگ‌ترین کمبود در جامعه شیعیان ماست. شیعیان ما عادتاً امام زمان سعج - را به صورت یک اسطوره پذیرفته‌اند. امام زمان را شخصیتی در تاریخ به حساب می‌آورند. هم‌چنان که درباره‌ی حضرت علی -علیه السلام- و امام حسین -علیه السلام- تفکر می‌کنند، امام زمان را نیز آن چنان به نظر می‌آورند و این خطای بزرگی است، نقص بزرگی است. از دیدگاه فلسفی ما در این دنیانمی‌تواند این انسان بدون رابطه‌ی قلبی و اشرافی به خدای بزرگ وجود داشته باشد، در روزگاری که انبیا مبعوث شده‌اند، این رابطه اشرافی و الهامی بین انسان و خدا را به وجود آورده‌اند و بعد از پیامبران، امامان بوده‌اند و ما معتقدیم که در امتداد مشولیت امامان، امام غایب نیز این رابطه‌ی قلبی بین انسان و خدا را به وجود می‌آورد و محال است که لحظه‌ای بر این عالم بگذرد و این رابطه‌ی اشرافی و الهامی بین انسان و خدا وجود نداشته باشد.

این بزرگ‌ترین نقشی است که امام زمان سعج - در حال حاضر بازی می‌کند و مراقب اعمال ماست و تمام حرکات ما را مشاهده می‌کند. و در حال حاضر وجود دارد، حضور دارد؛ اما متأسفانه ما در غفلت به سر می‌بریم ما در غیبت به سر می‌بریم. او غایب نیست. او مثل خورشید تابانی است که نور مبارکش بر همه جا می‌تابد. در

کوچک‌ترین زوایای عالم وجود تشعشع می‌کند. این ماهستیم که چشمان خود را بسته‌ایم. کسانی هستند که چشم ندارند، کورند، نمی‌بینند، عده‌ی دیگری هستند که چشم دارند؛ ولی چشمان خویش را بسته‌اند و بنابراین قدرت ندارند که این نور را ملاحظه کنند، **فَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاةً**<sup>۱</sup>، کسانی هستند که قلوب آن‌ها و گوش آن‌ها و چشم آن‌ها را پرده‌ی ضخیمی پوشانده است و بنابراین چنین تشعشعی را مشاهده نمی‌کنند؛ ولی این خورشید تابان وجود دارد، حضور دارد و تشعشع وجودش باید در کنج هر زاویه‌ی این هستی بتابد تا این هستی بقا و استمرار داشته باشد. اگر این وجود، اگر این رابطه الهامی و اشرافی برای لحظه‌ای قطع شود، این دنیا بقای خود را از دست می‌دهد. این انسان رابطه‌ی قلبی و اشرافی خود را با خدای بزرگ از بین می‌برد، باید وجود داشته باشد و وجود دارد.

بنابراین اگر امام غیب کرده است، این غیبت، غیبت ماست نه غیبت او. و او آرزو می‌کند که هر لحظه، هر چه زودتر ظهور بفرماید و این دنیارا از عدل و داد پر کند و مدینه‌ی فاضله‌ای را که هدف و آرزوی انسان‌هاست، در این عالم پیاده نماید. این ماهستیم که چشمان خود را بسته‌ایم. این ماهستیم که آمادگی نداریم. بنابراین نتیجه‌ی منطقی که از آن گرفته می‌شود آن که مابتوانیم به خصوص پس از انقلاب باشکوه معجزه‌آسای اسلامی، این تغییر و تحول نفسی را در درون خود به وجود بیاوریم. بتوانیم چشمان خود را باز کنیم و از این سور مقدس مستفیض شویم. بتوانیم آماده‌ی پذیرای وجود او و ظهور او گردیم تا به امید خدا هر چه زودتر ظهور بفرماید و دنیارا از عدل و داد پر کند.

من از خدای بزرگ می‌طلیم که به ما عرفان دهد که وجود او را و

۱- قهر خداوند مهر بر دل‌ها و پرده‌های گوش‌ها و چشم‌های ایشان نهاد. قرآن کریم، سوره‌ی بقره، آیه ۷.

ظهور او را هر چه زودتر شاهد باشیم.  
من از خدای بزرگ می طلبم که امر فرج امام زمان را هر چه  
زودتر تسریع بفرماید.  
از خدای بزرگ می خواهیم که این ابرقدرت‌ها نمایندگان ظلم و  
زور و فساد و طاغوت را نابود گرداند.  
از خدای بزرگ می طلبم که ما را به صورت سربازان و پاسداران  
برای این رسالت مقدس مؤید و منصور بدارد.  
از خدای بزرگ می طلبم که دشمنان و منافقین را رسوا گرداند.  
و بالاخره از خدای بزرگ می طلبم که رهبر عالی قدر ما را  
سلامتی و طول عمر اعطا بفرماید.  
**والسلام و عليكم و رحمة الله و برکاته**

گفتار سوم

# امام علی -ع- - تجلی عدل خدا

کانون اسلامی انصار  
تاریخ ۱۳۵۹/۵/۹



**بسم الله الرحمن الرحيم**  
**الصلوة و السلام على سيد الانبياء و المسلمين ابى القاسم محمد صل**  
**الله و عليه و آله الطيبين الطاهرين**

بنا به روایتی امشب ليلة القدر است و ليلة القدر شبی است که سرنوشت انسان‌ها در آن معین می‌شود. در این شب نوشته می‌شود که چه کسی **هرویاھی** است و چه کسی ابن سعد. همچنان که می‌دانید لحظات باریک و حساسی در زندگی انسان‌ها وجود دارد که با یک تصمیم، با یک اراده راه خود را مشخص می‌کند که جهنمی هستند یا بهشتی. و این از سخت‌ترین لحظاتی است که برای یک انسان در زندگی او دست می‌دهد. گاه‌گاهی ممکن است این شب ليلة القدر - در وسط صحنه‌ی معركه برای انسانی دست بدهد، ممکن است شخص در بازار باشد، در پادگان باشد، در سر کار خود حاضر باشد. آن جایی که باید تصمیم بگیرد و راه خود را یکسره کند، این طرف یا آن طرف. آن جا ليلة القدر اوست. و قرآن کریم در ماه مبارک مقدس رمضان بر نبی اکرم نازل می‌شود و راه خیر و شر را برای انسان‌ها مشخص می‌کند و به طور کلی برای همه‌ی انسان‌ها، ليلة القدر به شمار می‌رود. بنابراین ما در شب مقدسی قرار داریم. ليلة القدر به خصوص شبی است که حضرت علی ابن ابیطالب -علیه السلام- مظہر انسانیت و رمز والای رسالت مقدس اسلامی ما در صحیح‌گاهان چنین شبی ضربت می‌خورد و در محراب مسجد کوفه به خاک و خون خویش می‌غلطد و این فاجعه‌ی بزرگ تاریخ، این شب را برای ما استثنایی می‌کند. شب علی است، رمز

انسانیت، مظہر فداکاری و عشق و محبت و ایمان و تقوا و شجاعت. و آنچه باید درباره‌ی یک انسان بگویید، در این شب و درباره‌ی علی -علیه السلام- باید گفته شود.

اصولاً خلقت این دنیا با وجود علی -علیه السلام- به درجه‌ی کمال می‌رسد. آن‌جا که رسالت مقدس اسلامی ما می‌خواهد یک مظہر برای این انسان نشان دهد، یک نمونه‌ی بارز نشان دهد، علی را نشان می‌دهد. علی نمونه‌ای است که این رسالت مقدس می‌خواهد به این دنیا و این انسان نشان بدهد که باید هدف حیات باشد. باید همه‌ی انسانها سعی کنند که خود را به درجه‌ی او برسانند. رسالت مقدس ما با امامت علی -علیه السلام- به اوج خود می‌رسد. انسانیت با وجود علی حقیقت پیدا می‌کند و شما می‌دانید که ما ایرانی‌ها با این روح لطیف و احساسات پرشور چه عشق و چه علاقه‌ای به علی داریم. این نمودار آن است که در تار و پود وجود ما عشق حقیقت، عشق زیبایی، به درجه‌ی کمال وجود دارد و این انسان‌ها اگر این عدل و حقیقت را در وجود خود پیدا نکنند، می‌خواهند در وجود دیگری بیابند و او را رمز خود قرار دهند و او علی است. یعنی آن گاه که در آرزوها و در تخیلات ملت ما یک آرزوهایی وجود دارد که نمی‌توانند این آرزوها را در وجود خود تحقق ببخشند، سعی می‌کنند که این خواسته‌ها و آرزوها را در وجود کامل دیگری بیابند که او علی -علیه السلام- است و از اینجا است که می‌بینیم علی -علیه السلام- برای ما ایرانی‌ها رمز می‌شود، مظہر می‌شود علی می‌گویند، هر کجا می‌روید سخن از علی است.

به خاطر دارم هنگامی که در دانشگاه تهران دانشجو بودم، مقاله‌ای نوشتتم که در مقدمه‌ی مقاله گفته بودم که اگر پرستش ذات غیر خدای مجاز می‌بود، مسلمًا علی را می‌پرستیدم. علی کسی است که با وجود خود، وجود خدای را اثبات می‌کند؛ یعنی از روی وجود علی

می‌توان فهمید که خدایی وجود دارد؛ چون تجلی صفات خداست، عدل مطلق است، مظہر حقیقت است. هرچه درباره‌ی علی بگویید، کم گفته‌اید. شما می‌دانید که هنگامی که انسان‌ها بی‌بهای این درجه، به این شکوه، به این عظمت وجود دارند، این انسان‌ها باید قربانی شوند، باید به شهادت برسند. شما در اسطوره‌های تاریخی نیز نگاه کنید، حتی در اسطوره‌های تاریخ خودمان در ایران نگاه کنید، یکی از این اسطوره‌ها وستم است. می‌دانید که رستم از نظر دلاوری و جنگاوری در زمان خود بی‌نظیر بود و هنگامی که فردوسی - این شاعر بزرگ - می‌خواهد یک اسطوره را به اوج عظمت برساند، او را قربانی می‌کند، او را به شهادت می‌رساند. درباره‌ی امام حسین -علیه السلام - نیز این چنین است. تمام اسطوره‌های تاریخ هنگامی که از مردان بزرگ یاد می‌شود، کسانی هستند که از نظر دلاوری و شجاعت و فضایل و کمالات به اعلا درجه می‌رسند و در آخرین مرحله‌ی اوج، همه وجود خود را قربانی خدامی کنند، فدا می‌شوند. و اینجا است که عظمت آنها و بزرگی آنها پیش از پیش به ظهور می‌رسد و این نیز درباره‌ی علی -علیه السلام - صدق می‌کند. چنین شخصیتی - چنین عظمتی، چنین شخصیت و الایی که از همه چیز به درجه‌ی کمال رسیده است در نبرد، در علم، در تقوا، در ادب و بلاغت، در تدبیر، در فلسفه، در هر چه بگویید به درجه‌ی کمال رسیده است و چنین انسانی که کامل مطلق می‌شود، باید در راه خدا نیز قربانی گردد تا عظمت او به درجه‌ی اوج برسد و علی -علیه السلام - نیز در چنین شبی یا صبحگاه چنین شبی در مسجد کوفه به دست ابن ملجم ضربت می‌خورد و به خاک و خون خویش در می‌غلطد. من خود مسجد کوفه را دیده‌ام و یک شب را تا صبح به تنها بی در داخل این مسجد به سر آوردم. در پایین منبری که علی -علیه السلام - بر آن می‌رفت و آن خطبه‌های شورانگیز را می‌خواند،

در آن محرابی که ضربت می خورد و به خاک و خون خویش  
می غلظد، روحی دارد، احساسی دارد، حالاتی دارد که نمی توانم  
برای شما شرح دهم. و من خود حالاتی داشتم در آن شب تابه  
صبح در کنار آن منبر و در کنار آن محراب. همهی تاریخ گذشته  
علی -علیه السلام- و آن شب از برابر دیدگانم رژه می رفتند. همه را  
می دیدم و چه حالاتی بود و چه شبی. مسجد کوفه و محراب  
حضرت علی که در آنجا به شهادت می زسد.

علی -علیه السلام- عالی ترین نمونه‌ای است که رسالت مقدس  
اسلامی به عالم ارائه می دهد. یکی از بزرگ‌ترین صفات او عدل  
است، عدل و عدالت، که امشب می خواهم درباره‌ی عدل و عدالت  
علی شمه‌ای برای شما بازگو کنم. شما می دانید که عدل و عدالت از  
بزرگ‌ترین و مقدس‌ترین صفات خدایی است. بین صدو یک صفت  
الهی، هنگامی که صفات را برمی شمارند، عدل و عدالت از مهم‌ترین  
این صفات است. این صفت خدایی آنقدر مهم است که در مکتب  
تشیع ما عدل خدا را یکی از اصول پنجگانه‌ی دین قرار داده‌اند.  
برادران سنی ما در اصول دین سه تامی شمارند توحید، نبوت، معاد.  
اما مکتب تشیع دو اصل دیگر را اضافه می کند که یکی عدل  
خداست؛ یعنی خدا عادل است و دوم امامت. بنابراین عدل و امامت  
مختص به شیعه است که اصول پنجگانه تشیع را تشکیل می دهد.  
الله عدل و عدالت آن جنان نیست که برادران سنی ما آن را پذیرند.  
عدل را می پذیرند؛ اما در مکتب تشیع حسابت شدیدی بر عدل و  
عدالت وجود دارد. مکتب تشیع معتقد است که اگر در اجتماع ما  
عدل و عدالت وجود نداشته باشد، هیچ صفت دیگر خدایی تحقق  
نمی پذیرد. از رحمان، رحیم، کمال، جمال، جلال، خلاقیت و علم،  
از صفات دیگر هیچ فایده ای مثمر ثمر نخواهد بود. مگر این که عدل  
و عدالت در اجتماع برقرار گردد. بنابراین اختلافی که بین مکتب

تشیع و تسنن وجود دارد، تأکیدی است که شیعیان بر عدل و عدالت می‌کنند. به عنوان نمونه می‌دانید که در مکتب تسنن هنگامی که عده‌ای وارد مسجد می‌شوند، هر کس که در جلو ایستاده است و نماز می‌خواند دیگران به او اقتداء می‌کنند، اور امام قرار می‌دهند؛ اما در مکتب تشیع عدل امام شرط است؛ یعنی هر کس که می‌خواهد به این امام اقتداء کند باید به عدل او اعتماد داشته باشد، و گرنه نمی‌تواند به او اقتداء نماید. در روزگار می‌بینید که بزرگان اهل تسنن به خلفا، به پادشاهان، به زمامداران اقتدا کرده‌اند، آن‌ها را پذیرفته‌اند؛ در حالی که در مکتب تشیع، بزرگان مکتب تشیع هیچ گاه در مقابل زمامداران و خلفاً تسلیم نشده‌اند، بلکه با آن‌ها مبارزه کرده‌اند. در مکتب تشیع زمامدار باید متفقی باشد، باید معصوم باشد، باید پاک باشد، باید عادل باشد؛ امانزد برادران سنی ما این مطرح نیست. شما در مصر می‌بینید که در زمان **ملک فاروق** جامعه الازهر (جامعه الازهر مثل حوزه‌ی علمیه قم ماست که بزرگ‌ترین مدرسین و علمای دین در جامعه الازهر تدریس می‌کنند و بزرگ‌ترین مفتی آن‌ها به نام شیخ **شلتوت** معروف بود). از ملک فاروق اطاعت می‌کرد و بعد از آن که **جمال عبدالناصر** کودتا کرد و **ملک فاروق** را از مصر بیرون انداخت، همین جامعه الازهر باز **عبدالناصر** را به رهبری وزمامداری پذیرفت و از او اطاعت می‌کرد. و هنگامی که **جمال عبدالناصر** به رحمت ایزدی می‌پیوندد و سادات خائن بر سر کار می‌آید، باز هم می‌بینید همین جامعه الازهر از سادات دفاع می‌کند و دنباله رو همین سادات می‌شود و بر اعمال خیانت بار سادات صحّه می‌گذارد و حتی هنگامی که سادات در **بیت المقدس** دست دوستی و محبت به **موشه دایان** و بزرگ‌ترین ستمگران صهیونیسم می‌دهد، جامعه الازهر سعی می‌کند که اعمال سادات را توجیه کند و به آن وجهه‌ی قانونی می‌بخشد. این اختلاف بزرگی است بین تسنن و تشیع که در مکتب

تشیع، عدل و عدالت آن قدر مهم است که هر فقیهی، هر شیعه‌ای نمی‌تواند از کسی اطاعت کند، یا امامت کسی را پذیرد، الا به عدل و عدالت او اعتماد و اطمینان داشته باشد. و این عدل و عدالت آن قدر مهم است که یکی از ارکان پنجگانه‌ی اصول دین به شمار می‌رود، که خدا عادل است، و این عدل باید در جامعه بشریت مستقر شود. امامت نیز تجلی عدل خداست در جامعه امام، امام معصوم، کسی است که این عدل خدایی را پیاده می‌کند، مظهر عدل خداست در جامعه بین مردم. بنابراین بین عدل و امامت رابطه‌ی بسیار نزدیکی وجود دارد و در حقیقت این دو اصل یک واقعیت‌اند، یک حقیقت‌اند.

دوم رهبری است که می‌خواهد این صفت را در جامعه پیاده کند. بنابراین یکی از بزرگترین خصوصیات تشیع، عدل و عدالت است و مظهر این مکتب، علی -علیه السلام- نیز باید مظهر عدل و عدالت باشد، بزرگترین نمونه‌ای باشد که این عدل و عدالت را بتواند در جامعه‌ی انسان‌ها نه فقط در زمان خود، بلکه برای ابدیت به ثبت برساند، نمونه نشان دهد، سمبول عدل و عدالت برای سرتاسر تاریخ باشد. و علی -علیه السلام- یک چنین شخصیتی است.

درباره‌ی عدل که هم اکنون سخن می‌گوییم، آن را به سه مرحله مختلف تقسیم می‌کنیم. عدل در مرتبه‌ی اول، عدل شخصی است که از هر انسانی در جامعه انتظار می‌رود که تا این درجه دارای عدل باشد و عدالت را پیشه کند. به عنوان مثال هنگامی که در یک نماز جماعت امام را در نظر می‌گیرید می‌خواهیم که امام عادل باشد، اما این عدل امام یک مرتبه پائینی از عدل است. در شروطی که برای عدل این امام در نظر می‌گیرند، می‌خواهند که این امام مشهور به فساد نباشد، ظلم نکند، به گناهان کبیره دچار نگردد. اگر همین قدر عدل داشته باشد، برای امامت نماز جماعت کافی است. بیش از آن

اگر باشد بهتر است؛ ولی همین مقدار کافی است، و الا نمی‌توان امامی را پیدا کرد که راستی مثل علی باشند. اگر بخواهند مثل علی باشد، در جهان سخت است که نظیر او را بتوانند بیابند. بسیار محدودند، بسیار کم‌اند کسانی که بتوانند در اجتماع مثل علی عمل کنند و اگر بخواهند بر این میزان بسنجند، کسی پیدا نمی‌شود. بنابراین برای امام جماعت یک درجه از عدل، یک درجه پایین از عدل کافی است، و این عدل شخصی است.

مرحله‌ی دوم که مرحله‌ی بالاتر است، مرحله قضاوت است. قاضی یعنی کسی که می‌خواهد بین انسان‌ها حکم کند و می‌دانید هنگامی که کسی می‌خواهد افراد را در مقابل خود قرار دهد و بین حق و باطل تمیز قائل شود، ممکن است دچار احساسات خود شود، دچار منافع و مصالح گروهی قرار بگیرد و بنابراین حق را زیر پا بگذارد بنابراین یک درجه بالاتر از عدل نیاز است. این انسان باید قادر باشد که در قضاوت خویش بین انسان‌ها، تسلیم هوا و هوس نگردد و منافع و مصالح گروهی و قومی و حزبی او را تحت تأثیر قرار ندهد، و این نیز یک مرحله‌ی بالاتری از عدل است. شما می‌دانید که بسیاری از بزرگان توصیه می‌کنند که قاضی نشوید؛ چون مسئله‌ی قضاوت بسیار مشکل است که کسی بتواند حق را و عدل را آن چنان که باید و شاید مراعات کند و تسلیم هوا و هوس خویش نگردد. این مرتبه‌ی دوم عدل است که مرتبه‌ی قضاوت است. بزرگ‌ترین مرحله‌ی عدل در زمامداری و در حکومت به معرض ظهور می‌رسد. عدل حاکم، عدل امام، عدل کسی که بر یک اجتماع حکومت می‌کند. این انسان باید از نظر عدل در اعلاطرين درجه قرار گرفته باشد. زیرا سرنوشت انسانها و جامعه به دست اوست و روابط بین جامعه‌ی اسلامی و دول دیگر را اوست که معین می‌کند. بنابراین از نظر عدل و عدالت باید در بالاترین درجه قرار گرفته باشد.

بنابراین برای عدل سه درجه بر شمردیم. عدل برای امام جماعت، عدل برای قاضی، و سوم عدل برای حاکم و زمامدار - که عدل او به راستی باید مثل علی باشد - در اعلاط‌ترین درجه‌ی دقت و شدت قرار گرفته باشد. بنابراین هنگامی که درباره‌ی علی -علیه‌السلام - نگاه می‌کنیم این مراتب مختلف را درباره او می‌بینیم، حس می‌کنیم. چقدر زیباست درباره‌ی علی -علیه‌السلام - در این شب مقدس و مبارک که سخن از علی است. می‌خواهم نمونه‌هایی از زندگی این مرد بزرگ را که شاید همگان شنیده‌اند، بازگو کنم. چه شخصیتی است، چه وجودی است و عدل و عدالت او به چه اندازه است که این چنین مظہر و رمز قرار می‌گیرد و برای همه‌ی تاریخ مقتدا می‌شود. و رسالت مقدس اسلامی ما می‌خواهد که حاکم‌هایی، زمامدارانی مثل او را برگزینند. از نظر شخصی بسنجد عدل علی را. می‌گوید همه شب باید گرسنه بخوابم. گرسنه بخوابم تا شاید که در فلمرو حکومت من گرسنگانی وجود داشته باشند و از آنجا که نمی‌توانم به همه‌ی آن‌ها دسترسی پیدا کنم، باید خود من با آن‌ها برابر باشم، با آن‌ها یکسان باشم.

مردی که در زندگی خود به یک فرص نان جو اکتفا می‌کند، نان و نمک غذای اوست. مردی که در صحنه‌های نبرد در خیبر را با یک ضربت می‌کند و بزرگ‌ترین رزم‌ندگان عرب را با یک ضربت بر خاک می‌اندازد، غذای او یک فرص نان جوین است. مردی که سالیانه به یک لباس یا دو لباس کرباس اکتفا می‌کند. مردی که هنگامی که نعلینش پاره می‌شود، خود در وسط صحنه معركه پایین می‌آید و با دست مبارک خود نعلین خویش را می‌دوزد و هنگامی که یکی از بزرگ‌ترین رهبران عرب به او می‌رسد و می‌پرسد که ای علی تو چه می‌کنی در وسط میدان نبرد، این نعلین تکه تکه را می‌دوزی و وصله می‌کنی؟

حضرت علی این نعلین را جلوی او می‌اندازد و می‌گوید:

«به خدا سوگند که این خلافت و این حکومت بر شما، در نظر من از این نعلین کم ارزش هم کم ارزش‌تر است، بی‌اهمیت‌تر است.

و در جای دیگری است که می‌فرماید:

این حکومت بر شما و این خلافت بر شما از آب دهان بُز گر، در نظر من کمتر است.

هنگامی که دربارهٔ شرایط رئیس جمهور یا دیگران کسانی سوال می‌کردند، خود من یکی از شرایط را همین شرط ذکر می‌کردم. کسی باشد که این مقام او را نگیرد، او را منحرف نکند. اگر کسی بخواهد علی‌وار فکر کند، علی‌وار حسَّ کند، علی‌وار عمل نماید، این مقام‌ها، این قدرت‌ها، این حکومت‌ها باید از این لنگه کفش پاره پاره شده برای او کم ارزش‌تر باشد؛ اما آن کسانی که به خاطر مقام سنگ به سینه می‌زنند، به دیگران حمله می‌کنند، تهمت می‌زنند، توطنه‌ها به پامی‌کنند و عالمی را به آتش می‌کشند، آن‌ها که اسیر دنیا هستند، اسیر خودخواهی و مصلحت طلبی هستند به هیچ وجه نمی‌توانند علی‌وار زندگی کنند و دید علی را داشته باشند.

به هر حال علی چنین کسی است که در زندگی شخصی خود این چنین عمل می‌کند. هنگامی که به زندگی خانوادگی او رسیدگی می‌کنید، همین نمونه عدل و عدالت را می‌بینید. ببینید که برادرش عقیل که از او مسن‌تر است، بینایی و چشمان خود را از دست داده است، و عقیل مردی معیل است، فرزندان زیادی دارد و جیره‌ای را که دولت به او می‌پردازد، برای فرزاندانش کافی نیست. برادرش علی -علیه السلام- خلیفهٔ مسلمین است. با خود فکر می‌کند که پیش برادر می‌روم و بر حصهٔ خود کمی می‌افزایم. پیش علی می‌آید و فقر و فاقه‌ی خانوادگی خویش را برای علی بازگو می‌کند و از علی

می خواهد که به جیره‌ی ماهیانه او بیفزاید. علی سعیله‌السلام- سکه‌ای را داغ می‌کند و در آتش افروخته گرم می‌نماید و این سکه را به دست عقیل می‌گذارد، یا به دست او نزدیک می‌کند. عقیل از شدت آتش ضجه بر می‌آورد:

که ای برادر با من چه می‌کنی؟ چرا مرامی سوزانی؟ علی

سعیله‌السلام- می‌فرماید :

ای عقیل توانمی توانستی که یک سکه داغ را تحمل کنی، سکه ای را که توسط انسانی ضعیف گرم شده باشد، چگونه انتظار داری که من در روز قیامت آتش عذاب خدای را تحمل کنم.

همین عقیل همین کسی که نمی‌تواند با علی زندگی کند، به سراغ معاویه می‌رود و همین داستان را برای معاویه در جلسه‌ی او شرح می‌دهد و در آنجا همه گریه می‌کنند، همه متأثر می‌شوند، حتی کسانی که دشمن علی هستند، حتی کسانی که با او می‌جنگیدند، حتی کسانی که به او تهمت می‌زنند در مقابل این عدل در مقابل این تقوا بر خود می‌لرزند، متأثر می‌شوند، این است علی!

یا هنگامی که طلحه و زبیر از پرچمداران صدر اول اسلام علی سعیله‌السلام- را بر منبر می‌کنند و بر او فشار می‌آورند که خلافت را بپذیرد، علی سعیله‌السلام- به آن‌ها اصرار می‌ورزد که مرا خلیفه نکنید، این مقام را به دیگری بسپارید، ولی به او اصرار می‌کنند و به او فشار می‌آورند و هنگامی که بر منبر بالا می‌رود و همه مسلمین در مقابل او می‌نشینند، اول کلمه‌ای که از زبان مبارکش خارج می‌شود، این است که معاویه از حکومت شام خلع می‌گردد. شما می‌دانید که معاویه بیش از بیست سال در شام حکومت کرده بود و علی سعیله‌السلام تازه به حکومت رسیده بود، اولین لحظه‌ای است که بر منبر خلافت بالا رفته است، هنوز پایه‌های حکومتش محکم نشده است، چگونه قادر است که معاویه را از حکومت شام

خلع بکند. پسر عمومی دارد به نام ابن عباس که از بزرگترین متفکرین صدر اول اسلام است و از بهترین سیاستمداران روز به شمار می‌رود. ابن عباس که در وسط جمعیت نشته بود انگشت خود به دندان می‌گیرد و به علی -علیه السلام- نشان می‌دهد که این تصمیم تصمیمی غیر عاقلانه است. علی -علیه السلام- نگاهی به ابن عباس می‌کند و از اضطراب او در می‌یابد که چه می‌خواهد بگوید و به او می‌گوید:

ای ابن عباس، ای پسر عم، من می‌دانم که تو چه می‌خواهی بگویی، تو می‌خواهی بگویی که هنوز خلافت من مستحکم نشده است و چگونه می‌خواهم معاویه را که بیست سال بر شام حکومت کرده است خلع کنم و تو می‌خواهی که من مدتی صبر کنم تا پایه‌های حکومتم مستحکم شود، آن گاه معاویه را خلع کنم؛ اما قسم به خدا که اگر از شب تابه صبح قلاده‌ی آهنین را در آتش گذاخته کنند و بر گردنم بیندازند و مرا عربان از شب تابه صبح بر خار مغیلان بکشانند، همه‌ی آن‌ها را تحمل می‌کنم؛ اما تحمل نمی‌کنم که برای یک لحظه ذره‌ای ظلم از طرف این حاکمان ستمگر بر مردم بینواورد شود. همه‌ی این عذاب را تحمل می‌کنم؛ ولی نمی‌توانم پذیریم که دانه‌ای را به ظلم از دهان موری بستام، آن را تحمل نمی‌کنم.

در حقیقت می‌بینید که علی می‌خواهد نمونه نشان دهد. نظر او حکومت نیست، نظر او خلافت نیست، نظر او قدرت نیست، او می‌خواهد نمونه‌ی عدل و عدالت را برای عالمیان نشان دهد و نشان دهد که به خاطر عدل و عدالت باید مصلحت ظاهری را و همه چیز را زیر پا گذاشت و این چنین قاطعانه عمل کرد. عده‌ای فکر می‌کند که علی می‌خواست حکومت کند، علی می‌خواست خلافتی بزرگ به وجود بیاورد، علی می‌خواست از اقیانوس هند تا اقیانوس

اطلس را یک امپراتوری بزرگ تشکیل دهد؛ در حالی که علی در این خیال نبود. می خواست معیار مشخص کند، می خواست نمونهای به دنیا نشان دهد که این عالمیان بتوانند بر اساس آن راه مقدس این رسالت را بفهمند و به دنبال آن بروند. این مقصد علی **علیه السلام**- بود.

در حکومت می خواهم دو نمونه را از دقت علی **علیه السلام**- برای شما بازگو کنم که بسیار زیباست و نشان می دهد که این مرد بزرگ تا چه اندازه در عدل خود دقیق بوده است. یکی در نبرد جمل. می دانید نبرد جمل نبردی است که طلحه و زبیر، عایشه همسر پیغمبر را با خود همراه می کنند و عده‌ای از مسلمانان را فریب می دهند و علیه علی **علیه السلام**- در نزدیکی بصره، جنگی به راه می اندازند. در این نبرد که فرماندهی با عایشه است، بر شتری سوار شده و طلحه و زبیر در اطرافش قرار گرفته‌اند. علی **علیه السلام**- می فرماید: از لشکریان دشمن اگر کسی بر خاک افتاد؛ یعنی مجروح شد، مرا حمث نشوید، رهایش کنید. اگر کسی از صحنه نبرد گریخت دنبالش نروید، رهایش کنید. آزادش بگذارید که از صحنه‌ی نبرد بگریزد.

آن گاه در نبرد صفين، (نبردی بود بین علی **علیه السلام**- و معاویه ملعون در نزدیکی شام) حضرت علی ابن ابی طالب می فرماید که: اگر از سربازان دشمن کسی مجروح شد و بر زمین افتاد اسیر کنید رهایش نکنید. اگر کسی از صحنه‌ی جنگ گریخت، دنبالش کنید، تعفیش کنید، با او را بکشید یا اسیرش کنید رهایش ننمایید.

عده‌ای می پرسند که چگونه است علی **علیه السلام**- دو فرمان متناقض در دو جنگ مختلف صادر می فرمایند. آیا نسبت به **معاویه** کینه و بعض خاص داشته است؟ اما جواب این چنین نیست. آن کسانی که در تاریخ دقیق می شوند و این لطایف تاریخی را حس-

می‌کنند، به دقت عدالت علی در زمامداری و فرمانداری پی می‌برند تا چه اندازه‌ای در عدل خود دقیق و عمیق است. و جواب این سؤال اینجا است که در نبرد جمل، فرماندهی خود در وسط معرکه است. و او عایشه است و دشمن پایگاه گریزی ندارد، شهری، منطقه‌ای، کشوری، بیمارستانی ندارد. اگر کسی مجرروح شد و بر زمین افتاد نمی‌تواند اورابه بیمارستان خود ببرند و مداوا کنند و دوباره اورابه صحنه‌ی جنگ گشیل بدارند، یا اگر کسی از صحنه‌ی جنگ گریخت، پایگاهی ندارد که به آن جا برود و به پایگاه دشمن کمک کند. هنگامی که به فرماندهی خود پشت کرد و گریخت، یعنی از صحنه‌ی جنگ خارج شده است و هنگامی که کسی مجرروح شد یا گریخت و از صحنه‌ی جنگ خارج شد، نباید اورا تعقیب کرد، نباید مزاحم او شد، نباید اورا کشت، او بی طرف است باید رهایش کرد. اما در نبرد صفين دشمن پایگاه دارد و پایگاه دشمن شام است، دمشق است، در آن جا فرماندهی دارند که معاویه، است در آن جا بیمارستان‌ها دارند. هنگامی که کسی بر زمین می‌افتد و مجروح می‌شود، ممکن است که اورابه بیمارستان برسانند و مداوا کنند و دوباره به صحنه‌ی جنگ باز گردد. هنگامی که کسی از معرکه نبرد می‌گریزد، به پایگاه خود می‌رود و از همه‌ی اسرار معرکه نبرد، دشمن را آگاه می‌کند و اطلاعاتی که به دشمن می‌دهد، خطرناک است. بنابراین باید اورا تعقیب کرد، اورا گرفت؛ زیرا حتی در لحظه‌ای که از معرکه نبرد دور می‌شود، دشمن است و در راه دشمنی و جنگ می‌کوشد. بنابراین علی - علیه اسلام - در فرامیں خود بی نهایت دقت می‌نماید. و در مکتب اسلام باید فرماندهانی، کسانی وجود داشته باشند که تا این درجه دقیق و عادل باشند و عدالت را به خوبی رعایت نمایند.

این جاست که می گویند عدل زمامدار، عدل زمامدار، عدل فرمانده باید در اعلاط‌ترین درجات خود قرار داشته باشد؛ زیرا سرنوشت جامعه و انسان‌ها در دست اوست. این است عدل علی! می‌بینید!

اما نمونه‌ی دوم هنگام قضاوت و تساوی در مقابل قاضی است. علی - عليه‌السلام - در بازار یاد ریکی از جاده‌هاراه می‌رفت و یک شخص یهودی به او برخورد می‌کند و ادعامی کند که این زره امیر المؤمنین و خلیفه‌ی مسلمین، متعلق به اوست. تصور کنید! یک یهودی در شهر کوفه، در پایتخت حکومت علی ادعامی کند که این زره خلیفه‌ی مسلمین و امیر المؤمنین متعلق به اوست. علی برآشته نمی‌شود. می‌گوید: نزد قاضی می‌رویم. و نزد قاضی می‌روند. قاضی به حضرت علی می‌گوید: یا ابی‌الحسن بن‌شیبیل؛ اما شخص یهودی را به اسمش صدای کند، نه با کُنیه‌اش، یعنی بین علی - عليه‌السلام - و آن یهودی یک اختلاف جزیی قائل می‌شود. یکی را بالقب صدای کند و دیگری را با اسم. علی - عليه‌السلام - قاضی را از مقام قضاوت‌ش خلع می‌کند. می‌گوید توبه درد قضاوت نمی‌خوری. هنگامی که دونفر در مقابل تو قرار می‌گیرند، باید با هر دو یکسان عمل کنی، **فَأَعْتِمُوا يَا أَولى الْأَبْصَارِ** درجه‌ی عدالت و عدل و بی‌نظری تا چه اندازه است. مقایسه کنید کسانی را که می‌خواهند علی وار زندگی کنند، علی وار قضاوت کنند و خط آن‌ها خط علی باشد، باید عدل آن‌ها تا چه اندازه دقیق باشد.

یا همان داستان دیگری که درباره‌ی **طلبه و زیبی** ذکر کردیم که بر او فشار می‌آوردند و علی را بر منبر می‌نشانند و با او بیعت می‌کنند. آن گاه یک جلسه‌ی خصوصی تشکیل می‌دهند و با علی صحبت می‌کنند. هنگامی که صحبت آن‌ها به خصوصیات و مصالح شخصی می‌انجامد، علی - عليه‌السلام - شمعی را که در وسط جلسه

می سوخت فوت می کند، شمع را خاموش می کند. طلحه و زبیر اعتراض می کنند که : ای علی چرا شمع را خاموش کردی؟

علی می فرماید: تا آن جا که برای منافع و مصالح مسلمین فکر می کردیم، حق داشتیم که از این شمع استفاده کنیم؛ اما آن جا که منافع و مصالح شخصی مطرح می شود، اجازه نمی دهم که حتی یک لحظه این شمع بیت‌المال به خاطر منافع و مصالح اشخاص مصرف گردد.

دقت عدل او به این درجه است. و علی -علیه‌السلام- می خواهد به طلحه و زبیر فهماند که شما انتظاراتی از من دارید؛ ولی حتی یک لحظه از یک شمع کوچک بیت‌المال نمی گذرم تا چه رسد به حکومت‌ها، تا چه رسد به سرنوشت مردم. و این بزرگ‌ترین درسی است که علی می خواهد به طلحه و زبیر، بلکه به همه‌ی تاریخ بدهد و همان جاست که طلحه و زبیر احساس می کنند که با علی نمی‌توانند زندگی کنند او را ترک می کنند و به دشمنان علی می‌پیوندند و جنگ جمل را به راه می‌اندازن.

به راستی اگر بخواهید بشمرید کسانی که علی را می‌پذیرفتند و می‌توانستند با عدل علی زندگی کنند، عدشان از انگشتان دست کمتر بود. عده‌ای از ما هستند که علی علی می‌گویند؛ ولی مسلم بدانید که اگر علی به میان مامی آمد و می‌خواست با ما زندگی کند، اکثریت افراد نمی‌توانستند با عدل علی زندگی کنند، عدل علی را پذیرند. بسیار سخت است که کسی بتواند با عدل علی زندگی کند. این ظلم‌ها و این ستم‌ها که در اجتماع مامی گذرد، این نابسامانی‌ها و بی‌عدالتی‌ها، مگر علی قادر بود که آن‌ها را پذیرد، در مقابل آن‌ها سکوت کند. شما تصور کنید اگر علی -علیه‌السلام- امروز ظهور می‌کرد، در میان ما ظاهر می‌شد، او چه می‌کرد و مردم ما با او چه می‌کردند؟ آیا مردم مامی‌توانند او را تحمل کنند؟ به هر حال در

روزگار علی -علیه اسلام- یاران مخلص او فقط به اندازه‌ی انگشتان دست بودند، مثل ابادرها، سلمان فارسی‌ها، بلال‌ها، عمارها که علی را در کمی کردند، به او عشق می‌ورزیدند و حاضر بودند که در سایه‌ی عدلش زندگی کنند؛ اما دیگران نمی‌پذیرفتند. حتی طلحه و زبیرها، حتی ابوبکرها.

هنگامی که نبی اکرم(ص) رحلت می‌فرماید و مسلمین یا عده‌ای از بزرگان مسلمین در سقیفه دور هم جمع می‌شوند و درباره‌ی خلیفه مسلمین فکر می‌کنند، مسلمانان آن‌ها علی را می‌شناختند، تقوای علی را می‌دانستند، شجاعت علی، فداکاری علی، ایمان علی، بلاغت علی، استعدادهای علی برای همه‌ی آن‌ها روشن بود. اما آن‌ها نمی‌خواستند که با چنین نمونه‌ای زندگی کنند. آن‌ها ترجیح می‌دادند که پیرمردی بباید ضعیف، که به قول مرحوم آیت الله طالقانی نعلیش از خودش جلوتر برود و مزاحم کسی نباشد. امام علی کسی بود که از تمام خانواده‌های عرب چند نفری را در جنگ‌ها کشته بود. علی آن‌قدر قاطعیت داشت که با یک ضربت بزرگ‌ترین دشمنان را دو نیم می‌کرد. عدل علی آن‌قدر دقیق و سخت بود که حتی **طلحه** و **زبیر** بر او پشت می‌کنند و این مسلمانان نمی‌خواستند که با چنین عدلی زندگی کنند. ترجیح می‌دادند ابوبکری بباید پیرمرد، افتاده، ملايم، ناتوان که در سایه‌ی او همگان آسوده باشند و بر اساس هوا و هوس خود رفتار کنند و خلیفه نتواند که جلوی آن‌ها را بگیرد. امروز نیز اگر علی -علیه اسلام- بباید معلوم نیست روزگار بهتری داشته باشد. چه بسا که او را تکفیر خواهند کرد، او را بد خواهند گفت. شما می‌دانید هنگامی که علی -علیه اسلام- در محراب مسجد کوفه ضربت می‌خورد و به خاک و خون خویش می‌غلتد، مردم شام انگشت خود را به دندان می‌گزند و با تعجب می‌پرسند که مگر علی -علیه السلام- مسلمان بود؟ مگر علی نماز می‌خواند؟ مگر علی

به مسجد می‌رفت؟ چگوشه شد که علی به محراب رفت و در محراب ضربت خورد؟ آن جان دستمی و کینه با او داشتند و آن‌چنان دنیا را با تبلیغات شوم خود پر کرده بودند که هیچ کس تصور نمی‌کرد که علی مسلمان باشد و نماز بخواند. دستگاه تبلیغاتی ابوسفیان آن‌قدر توانا بود که همه‌ی مغزها را شستشو داده بود و آن‌ها را به این درجه رسانده بود که چنین مرد بزرگی را که مظهر انسانی است، عالی‌ترین تجلی این عالم خلقت است، او را تکفیر می‌کردند و پس از شهادتش برای سال‌های سال در سرتاسر کشورهای اسلامی بر منابر و خطبه‌های نماز جمعه علی را لعن می‌کردند. او را سبّ می‌گفتند، او را نفرین می‌کردند. تصور کنید چه دنیایی است! و طاغوتیان تا چه اندازه با علی کینه و عداوت داشته و چه دروغ‌ها و چه تهمت‌ها که می‌ساختند و بر او روا می‌داشتند.

فرزند عالی قدرش **حسین بن علی -علیه السلام-** سرور شهیدان در روز عاشورا هنگامی که در حلقه‌ی محاصره دشمن قرار می‌گیرد، اولین کاری که می‌کند بر اسب خود سوار می‌شود و بر بالای بلندترین تپه که وسط معركة قرار گرفته بود، بالا می‌رود و خود نیز بر بالای اسب می‌ایستد تا همگان او را ببینند. سی هزار یا هفتادهزار لشکریان دشمن، همه‌ی حسین را ببینند و سخنانش را بشنوند. حسین -علیه السلام- شروع به سخن می‌کند. اولین سخن‌ش شهادتین است، **أشهدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشهدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولَ اللَّهِ**: زیراً آن‌قدر علیه او تبلیغات شوم به راه انداخته بودند که مسلمانانی که او را محاصره کرده بودند، نمی‌دانستند که این پسر علی است، نمی‌دانستند که او پسر فاطمه زهرا -س- است. فکر نمی‌کردند که او مسلمان باشد. می‌گفتند کافر است، خارجی است، از دین خارج شده است. بنابراین او شهادتین می‌گوید که این تبلیغات شوم دشمن را خشی کند. چیزهایی که برای ما بدیهیات به شمار می‌آید.

همه می‌دانید که حسین مظہر شهادت است، مظہر ایمان است؛ اما در آن روزگار مردم نمی‌دانستند که او مسلمان است. فکر می‌کردند که کافر است، اجنبی است، از دین خارج شده است و امام حسین علیه السلام - مجبور بوده که بدیهی ترین بدیهیات را بازگو کند که : ای مردم من مسلمانم، من پسر علی و فاطمه‌ام و می‌بینید که دشمن هل هله می‌کند و اجازه نمی‌دهد که این صدای حق حسین به گوش سربازان برسد.

چنین نظامها و چنین سیستمها در عالم وجود داشته است که حتی بزرگ‌ترین مظاہر انسانیت و فداکاری و ایمان و تقواو شهادت، این چنین در زمان خود از طرف مردم خود تکفیر شده‌اند، مورد ظلم و ستم قرار گرفته‌اند و خیلی وقت می‌خواهد که این کشمکش‌های زندگی و حیات، آن چنان انسان‌هارا به هم بمالد، جامعه‌ها را زیر و رو کند، انقلاب‌ها، قیام‌ها، کشت و کشتارها اتفاق بیفتند تا مردم به آن درجه رشد و آگاهی برسند که خواهان عدل و عدالت شوند، عدل و عدالت را پذیرند و بتوانند با کسی که علی وار باشد زندگی کنند.

و بنا بر فلسفه‌ی تشیع می‌دانید که آن روز، روزی است که امام مهدی سعجل الله تعالی فرجه - ظهور می‌فرماید و همان رسالت مقدس را در جامعه پیاده می‌کند. آن روز روزی است که بر اساس این تجربه‌های تلغخ تاریخ، انسان‌ها آماده شده‌اند، پذیرا شده‌اند تا علی صفتی را پذیرند و در یک جامعه‌ی متعادل زندگی کنند و راضی باشند که پایه‌های ظلم و فساد از آن اجتماع برکنده شود. اکثریت مردم عدل را آن جایی می‌خواهند که به منفعت آن‌هاست، به مصلحت آن‌هاست؛ اما آن‌جا که به مصلحت آن‌ها نیست آن را رد می‌کنند، آن را طرد می‌کنند. این چنین است علی، بزرگ‌ترین رمز انسانیت، که به قول دوست ما، دکتر شریعتی خداگونه شده است،

انسانی که از حد لجنی آنقدر بالا رفته است که جز خدانمی بیند.  
جز خدانمی گوید، جز خدانمی خواهد و محو خداست.

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

این علی است. می دانید این شخصیت بزرگ در عین این قدرت و  
در اوج عدالت با آن روحیه‌ی لطیف و آن راز و نیازها و آن  
عشق‌بازی‌های عارفانه که شاید انسانی که در صحنه‌ی روزگار بیش  
از هر کس تجلی تکامل انسانیت بوده است، علی است و یکی از  
بهترین کلماتی که این مرد بزرگ در دعاها یش از زبانش جاری شده  
است، این کلامی است که هم اکنون برای شما بازگو می‌کنم. امام  
علی -ع- می‌فرماید :

«الهی ای خدای من به بهشت تو طمعی ندارم و از دوزخ تو  
نمی‌هراسم. محرک من در این عالم فقط عشق توست، مرا بسوزان.  
خاکستر را به دست باد بسپار؛ اما لحظه‌ای مرا از خود دور مکن. ای  
خدای بزرگ من تاجر پیشه نیستم. من به خاطر تجارت دنبال تو نیامده‌ام...»

می‌دانید کسانی هستند که به خاطر ثواب یا ترس از دوزخ اعمال انجام  
می‌دهند و علی آن‌ها را تجاذر می‌نامد. علی کسی است که به خاطر عشق  
آن چنان محو وجود خدا شده است که همه‌ی عالم وجود. حتی بهشت و  
دوزخ برای علی ناچیز است همه را فراموش می‌کند. فقط یک چیز در  
نظرش مجسم است و آن خداست که همه وجودش از این خدا پر شده  
است. اراده‌اش اراده خداست. خواسته‌اش خواسته خداست. آرزویی  
جز آرزوی خدایی نمی‌کند. خواسته‌ای ندارد. این را انسان کاملی  
می‌گوییم که خداگونه شده است و این انسان کامل - هم چنان که می‌دانید -

در اوج قدرتش در نیمه‌های شب در کنار نخلستان‌های فرات یکه و تنها  
قدم بر می‌دارد. گاهی‌گاهی که فشار غم و درد بر قلب لطیفیش فشار  
می‌آورد، سر خود را به داخل چاه فرو می‌برد و ضجه می‌کند. فریاد بر  
می‌آورد، راز و نیاز می‌کند.

از بزرگ‌ترین و معروف‌ترین دعاها در مکتب تشیع دعای کمیل است و می‌دانید دعای کمیل را اعلی برای کسی نگفته است. نمی‌خواسته است که بعد از او کسانی بیایند و بگویند علی چه مرد بزرگی بود، چه دعای زیبایی دارد، بلکه علی خود یکه و تنها به میان نخلستان‌ها می‌رفت و با خدای خویش راز و نیاز می‌نمود. آن گاه کمیل که یکی از دوستان علی بود، هنگامی که می‌بیند علی شب‌هایکه و تنها از شهر خارج می‌شود، حس کنجکاوی اش تحریک می‌شود. یک شب او را دنبال می‌کند، به سیاهی او می‌رود. در پشت درختان مخفی می‌شود. علی -علیه السلام- راز و نیاز می‌کند و راز و نیاز او همین دعایی است که کمیل از علی -علیه السلام- در آن شب ذکر کرده است که به نام کمیل مشهور شده است. این راز و نیاز علی است. توجهی ندارد که دیگران چه فکر می‌کنند، چه می‌اندیشند، آیا او را تکفیر می‌کنند؟ آیا او را می‌پذیرند؟ برای او علی السُّویه است. راز و نیازی است که از آتش‌شان وجودش سرچشمه می‌گیرد و در آسمان متشر می‌شود و کمیل از زبان او می‌شود و بر قلبش جاری می‌شود.

چنین مردی که می‌بینید در هر بعدی از حیات به درجه‌ی تکامل می‌رسد و با تمام این‌ها قلبش از غم و درد انباشته است، رنج می‌برد احساس شکنجه می‌کند و همه را این چنین تحمل می‌نماید. و می‌دانید اولین کلمه‌ای که پس از خوردن ضربت شمشیر بر فرقش از زبانش بلند می‌شود، می‌گوید:

«ای خدای بزرگ آزاد شده‌ام.»

از این دنیا و مافیها و از این تعلقات آزاد شدم. مردی به این درجه عرفان و خدای گونه شدن. ما شیعیان او افتخار می‌کنیم که

چنین شخصیتی را به عنوان مظهر انسانیت و رمز رسالت پذیرفته ایم و به او عشق می ورزیم و سمعی می کنیم که به دنبال او برویم.

و این شب شب مبارک اوست. شبی است که دنیا را ترک می کند تا ابدی گردد. از دنیای مادی آزاد می شود تا در روح جامعه و انسانها و تاریخ برای ابد باقی بماند.

من از خدای بزرگ می خواهم که به حق این شب مقدس ما را هرچه بیشتر به این علی بزرگ و شناخت او نزدیک سازد. از خدای بزرگ می طلبم که راه و رسم علی را هرچه بیشتر مقابل دیدگان ما قرار دهد.

از خدای بزرگ می طلبم که توفیق درک مدینه فاضله‌ای را که علی می خواهد به وجود بیاورد، مدینه فاضله‌ای را که عدل و عدالت بر آن مستقر شود، مدینه فاضله‌ای را که ظلم و ستم برای همیشه ریشه کن شود و امام زمان آن را اداره کند به ما عطا فرماید.

از خدای بزرگ می طلبم که همهی ما را هدایت فرماید، و ما را از مصلحت طلبی، خودخواهی، غرور و تکبر نجات بخشد و راه راست را در مقابل ما روشن بنماید.

دشمنان اسلام و دشمنان انقلاب ما را از ابرقدرت‌ها که در خلیج فارس علیه ما می جنگند و عمال داخلی آن‌ها را نابود گرداند. منافقینی را که در میان ما توطئه افروزی می کنند و آتش می افروزند همه را رسوا گرداند.

از خدای بزرگ می طلبم که امام امت ما را که نماینده امام زمان است، سلامتی و طول عمر عطا فرماید.  
**والسلام و عليكم و حمة الله و برکاته**



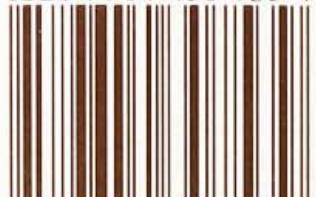


علی، علی، علی، چه بگویم؟ چگونه بگویم؟  
چطور نام تورا که بر قلبم گره خورده است،  
بر زبان آورم؟ چگونه عشق ازلی ام را به تو  
که در سرایه‌ی دلم نهان شده است و گوش  
نامحرم را جای پیغام ملکوتی او نیست، بازگو  
کنم؟ علی چه بگویم؟ که مرا ممکن است به  
شرک متهم کنند؟

اگر پرستش جز ذات خدا مجاز بود، بدون  
شك تو را مى‌پرستیدم. تو تجلی خدایی، تو  
تجسم صفات خدا و معیارهای خدایی، تو  
خلیفه الله علی الارضی، تو هدف انسانیتی،  
تو خدا نیستی؛ ولی وجود تو را جز خدا پر  
نکرده است.

«بخشی از متن کتاب»

ISBN: 964-430-753-4



9 789 6 44 3 0 753 9

۱۰۰۰ ریال

بنیاد شهید چمران